



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



قصه‌های تربیتی

محمد رضا انجیری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قصه های تربیتی

نویسنده:

محمد رضا اکبری

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	قضه های تربیتی
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۵	«دعای مطالعه»
۲۰	مقدمه مؤلف
۲۲	احترام به پدر
۲۳	بزرگواری
۲۴	نوازش یتیم
۲۵	عفو بی نظیر
۲۷	تقسیم گل ها
۲۸	تربیت یافته امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۹	وفای به عهد
۳۱	اخلاص
۳۲	همدردی با نیازمندان
۳۳	انتقاد سازنده
۳۴	کمک رسانی خالصانه
۳۵	ایثار کم نظیر
۳۶	یک تصمیم زیبا
۳۷	ترس از خدا
۳۸	رازداری
۳۹	خُلق زیبا
۴۰	ایثار
۴۱	دوستی واقعی

۴۲	کنترل خشم
۴۷	فراتر از بخشش
۴۸	اسوه صبر
۵۰	اهمیت اخلاص
۵۱	ارادت به اهل بیت علیهم السلام
۵۲	انفاق پیراهن
۵۲	قدرشناسی
۵۴	جلوه های زیبای اینار
۵۴	ظرافت برخورد با فقیر
۵۶	عظمت روحی
۵۹	رعایت حقوق دیگران
۶۰	خلق زیبای ابن مسعود
۶۱	مرد بهشتی
۶۱	حیا
۶۲	فقیر شکر گزار
۶۴	پرهیز از امتیاز طلبی
۶۴	صله رحم
۶۵	کارگشائی از مخالف
۶۵	صفای باطن
۶۶	شجاعت
۶۷	احترام به حقوق مردم
۶۸	تأثیر غیبت
۶۸	بی اعتنایی به ریاست
۷۱	تواضع
۷۱	اوج وفاداری
۷۳	حق گرایی

۷۴	وفاداری
۷۵	سرباز سرفراز اسلام
۷۶	ادای دین
۷۷	سخاوت
۷۸	محاسبه نفس
۷۹	گره گشایی از کار دیگران
۸۰	حق پذیری
۸۱	تواضع علمی
۸۲	عزت نفس
۸۲	بهداشت روح
۸۳	بلند نظری
۸۵	آزادگی
۸۵	احترام به بزرگترها
۸۶	مناعت طبع
۸۷	اقتدار روحی
۸۸	تقوای مالی
۸۹	توبه واقعی
۹۱	امانتداری
۹۲	صلح طلبی
۹۲	مهمانی مشروط
۹۳	حلم و بخشش
۹۴	پشیمانی از گناه
۹۵	روحیه مردمی
۹۶	ترس از آخرت
۹۷	پرهیز از رشوه
۹۸	تواضع استاد

- ۹۸ حلم امام باقر علیه السلام
- ۱۰۰ عفو امام حسین علیه السلام
- ۱۰۱ عشق به پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۱۰۲ معلم متواضع
- ۱۰۲ دوری از خودنمایی علمی
- ۱۰۳ شیعه واقعی
- ۱۰۴ اعتراف به حق
- ۱۰۵ ترسیم زیبای حلم
- ۱۰۶ رضا به قضای الهی
- ۱۰۷ خلق زیبای عمار
- ۱۰۸ ظرافت مهمان نوازی
- ۱۰۹ کمک به هم‌نوع
- ۱۱۰ دستگیری از مستمندان
- ۱۱۲ صبر بزرگ
- ۱۱۲ نظم
- ۱۱۳ محبت به کودکان
- ۱۱۴ حق همسایه
- ۱۱۶ عدالت در توزیع
- ۱۱۷ هم‌غذایی با فقرا
- ۱۱۷ سفره شراب
- ۱۱۸ عدالت اجتماعی
- ۱۱۹ اطاعت از مادر
- ۱۲۰ انتقاد سازنده
- ۱۲۱ شکر آگاهانه
- ۱۲۲ آرام بخشی به دیگران
- ۱۲۳ همراهی با جوانان

- ۱۲۴ اکرام عالم
- ۱۲۴ عزّت نفس
- ۱۲۶ جلوه شجاعت
- ۱۲۷ احترام به قانون
- ۱۲۸ تواضع
- ۱۲۹ متخصص متعهد
- ۱۳۰ اهمیت به احکام اسلام
- ۱۳۰ دوستی اهل بیت علیهم السلام
- ۱۳۲ جلوه های غیرت دینی
- ۱۳۴ جلوه های محبت
- ۱۳۴ دستگیری شهید مطهری از نیازمندان
- ۱۳۶ غیرت دینی
- ۱۳۷ تربیت یافته اسلام
- ۱۳۸ سادگی
- ۱۴۰ طلب حلالیت
- ۱۴۱ بر سر دو راهی
- ۱۴۳ نمونه زیبای دستگیری
- ۱۴۴ بلند طبعی
- ۱۴۵ یقین
- ۱۴۶ وارستگی
- ۱۵۰ درباره مرکز

سرشناسه: اکبری محمدرضا، ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور: قصه های تربیتی / تالیف محمدرضا اکبری .

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۱۳۴ص.

شابک: ۹۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۸۴-۶۷-۰:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا(چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۴(فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: داستان های اخلاقی

موضوع: داستان های مذهبی

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۲۴۹/۵/الف۷ق۶۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۸

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۴۶۲۲۳

ص: ۱

اشاره

اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ وَأَكْرِمْنِي بِنُورِ الْفَهْمِ. اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مَفَاتِيحَ الْجَنَانِ

خداوندا! مرا از تاریکی های وهم و خیال در آور و به روشنی فهم گرامی دار. خداوندا درهای رحمت را بر ما بگشا و گنجینه های علومت را بر ما بازگردان. به رحمت خودت ای مهربان ترین مهربانان.

تربیت، رکن اصلی زندگی هر انسانی را تشکیل می دهد و سرنوشت هر کس بر محور تربیت او ورق می خورد. ارزش انسان به تربیت اوست و انبیاء آمدند تا بشر را تربیت کنند. طلوع انسانیت هر کس در گرو تربیت الهی اوست و غروب او نیز به فقدان یا سوء تربیت او باز می گردد.

اما چگونه باید به تربیت انسان ها پرداخت؟ و از چه اهرم هایی می توان کمک گرفت؟

بدون شک، یکی از راه های تربیت دینی که جامع تربیت های فردی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی است ارائه الگوهای تربیت یافته است. و در این میان ذکر قصه های تربیتی، آدمی را به اندیشه و امید دارد و اندیشه، قدم اول در کسب تربیت است. چه این که قرآن کریم در آیه ۱۷۶ سوره اعراف می فرماید:

«فأقصص القصص لعلهم يتفكرون» (قصه ها را حکایت کن شاید بیندیشند).

مطالعه اخلاق و احوال دیگران، زمینه علم و اندیشه است و علم و اندیشه کلید تحرکات تربیتی است. قصه های تربیتی ذهن را باز می کند

و با فضایل اخلاقی و نمونه های پرورش یافته آشنا می گرداند. ذکر الگوها، تأثیر خوبی در ترغیب و تحکیم مایه های تربیتی و اخلاقی دارد. بر همین اساس، کتاب قصه های تربیتی که شامل ۱۲۰ داستان برگزیده از بهترین قصه های مستند است می تواند قدم خوبی در جهت تربیت الهی و انسانی کسانی باشد که دوست دارند به تربیتی جامع رسیده و روح خود را به فضایل اخلاقی زینت ببخشند. و البته جوانان و نوجوانان می توانند به بهره های تربیتی بیشتری از قصه های آن نایل گردند.

در خاتمه بر خود لازم می دانم از تولیت محترم مسجد مقدس جمکران حضرت آیه الله وافی و مسؤولین انتشارات مسجد مقدس جمکران که زمینه ترویج فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را فراهم آورده اند تشکر نمایم.

محمد رضا اکبری

ص: ۱۲

امام سجاد علیه السلام

خداوندا! مرا بر تربیت فرزندانم

کمک فرما(۱)

احترام به پدر

یکی از ارادتمندان امام خمینی قدس سره می گوید: یک بار که به محضر ایشان در جماران رسیدم. یکی از مسئولین مملکتی برای انجام کارهای جاری به خدمت امام رسید و پدر سالخورده اش نیز همراه او بود.

وقتی خواست به حضور امام برسد خود جلوتر از پدر حرکت می کرد. پس از تشرّف خدمت امام، پدرش را معرفی کرد. امام نگاهی به آن مسؤول کرد و فرمود: این آقا پدر شما هستند؟

عرض کرد: آری.

امام فرمود: پس چرا جلوی او راه افتادی و وارد شدی؟(۲)

امام کاظم علیه السلام فرمود:

سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ؟

قَالَ: لَا يَسْمِيهِ بِاسْمِهِ، وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا يَجْلِسَ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسَبُّ لَهُ.

ص: ۱۳

۱- ۱. صحیفه سجادیه، دعای بیست و پنجم.

۲- ۲. مجله پیام انقلاب، ص ۶۹.

مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد: حق پدر بر فرزند چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را به اسم صدا نزنند، از جلوی او راه نرود، قبل از او نشینند و کاری که سبب بدگوئی مردم به او شود انجام ندهد. (۱)

بزرگواری

روزی نامه ای از سوی شخصی به دست خواجه نصیرالدین طوسی که از علما و بزرگان اسلام است رسید. از جمله مطالبی که در آن نامه آمده بود این خطاب بسیار زشت بود: ای سگ و فرزند سگ. خواجه هم در جواب او گفت:

این که مرا سگ خوانده ای صحیح نیست؛ زیرا سگ با چهار دست و پا راه می رود و ناخن های دراز دارد اما من راست قامت هستم و بر روی دو پا راه می روم، بدنم بدون مو است و ناخن هایم پهن است، سخن می گویم و می خندم و این ویژگی ها غیر از صفاتی است که تو به من نسبت دادی و مربوط به سگ می شود و بقیه نامه او را با کمال متانت و بزرگواری و به دور از هرگونه سخن تند پاسخ داد. (۲)

امام علی علیه السلام فرمود:

عَادَةُ الْكِرَامِ حُسْنُ الصَّنِيعَةِ.

معادت انسان های بزرگوار نیک رفتاری است. (۳)

ص: ۱۴

۱- ۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۵.

۲- ۴. سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۲۲

۳- ۵. غرر الحکم.

یکی از همکلاسی های نواب صفوی در مدرسه حکیم نظامی تهران می گوید: در بازگشت از مدرسه با یکی از همکلاسی هایم دعوا کردم، او سنگی پرتاب کرد و سر مرا شکست و گریه کنان به منزل رفتم.

پدرم تا چهره خون آلود مرا مشاهده کرد برآشفته و برای تنبیه آن بچه به دنبال من به راه افتاد.

تا به او رسیدیم و او قیافه عصبانی پدرم را دید بر خود لرزید و در کناری پناه گرفت.

ناگهان سید مجتبی صفوی (همکلاس من) به جلو آمد و به پدرم گفت: ما با هم شوخی می کردیم و من سنگی پرتاب کردم و سر شما شکست. اکنون برای هر گونه مجازاتی آماده ام.

من تعجب کردم. گفتم نواب نبود. این ضارب سر مرا شکست. امّا مجتبی با قیافه ای جدّی گفت: من بودم و برای هر گونه مجازاتی آماده ام.

پدرم در برابر آن صراحت و خضوع، با تعجب به خانه برگشت. پس از آن از سید مجتبی نواب پرسیدم: تو که سنگ به من نزدی، پس چرا این قدر پافشاری کردی که من زده ام؟

سید مجتبی در پاسخ گفت: درست است که ضارب کار بدی کرد و به ناحق سر تو را شکست ولی من او را می شناسم. او یتیم است و پدرش از دنیا رفته است. من نتوانستم حالت خشم پدرت را نسبت به آن یتیم تحمل کنم، خواستم به این وسیله تا اندازه ای از درد یتیمی او بکاهم!^(۱)

ص: ۱۵

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ دَارًا يُقَالُ لَهَا دَارُ الْفَرَحِ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ فَرَّحَ يَتَامَى الْمُؤْمِنِينَ.

در بهشت خانه ای است که به آن خانه شادی گویند و وارد آن نمی شود مگر کسی که یتیمان مؤمنان را شاد کند. (۱)

عفو بی نظیر

عبدالله بن عباس گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله به جنگ بنی انمار می رفت، در محلی فرود آمد و سپاه اسلام نیز توقف کرد.

در آنجا از لشکر دشمن کسی دیده نمی شد. پیامبر صلی الله علیه وآله برای قضای حاجت از لشکر دور شد. در همان حال باران شروع به باریدن کرد، به طوری که آب زیادی بر زمین جاری گردید و برگشت پیامبر صلی الله علیه وآله را دشوار نمود و بین او و لشکر فاصله انداخت.

پیامبر صلی الله علیه وآله بدون هر وسیله دفاعی در زیر درختی نشست تا باران و جریان آب کاهش یابد که در این هنگام «حویرث بن حارث محاربی» او را مشاهده کرد. به یاران خود گفت: این محمد است که از اصحاب خود دور افتاده است، خدا مرا بکشد اگر او را نکشم!

به طرف پیامبر صلی الله علیه وآله حرکت کرد، چون نزدیک او رسید شمشیر کشید و حمله کرد و گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟

ص: ۱۶

پیامبر صلی الله علیه و آله در زیر لب این دعا را زمزمه می کرد: «اللهم اكفني شرّ حویرث بن الحارث بما شئت»

خدایا! هرگونه که می خواهی مرا از شرّ حویرث حفظ فرما.

همین که حویرث خواست شمشیر خود را با قدرت بر حضرت فرود آورد، لغزید و شمشیر از دست او افتاد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به سرعت شمشیر را از زمین برداشت و فرمود: اکنون چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟

عرض کرد: هیچ کس.

حضرت فرمود: ایمان بیاور تا شمشیرت را به تو بازگردانم.

گفت: ایمان نمی آورم اما پیمان می بندم که با تو و پیروانت نجنگم و به کسی که بر علیه توست کمک نکنم.

حضرت شمشیر را به او داد. حویرث سلاح خود را گرفت و گفت: واللّٰه! تو از من بهتری!

حضرت فرمود: من باید از تو بهتر باشم.

وقتی حویرث به طرف یاران خود برگشت، پرسیدند: چه شد که شمشیر کشیدی امّا پیروز نگشتی و چه شد که افتادی در

حالی که کسی تو را نینداخت؟

گفت: همین که شمشیر را کشیدم مثل این که کسی بر کتف من بزند بر زمین افتادم و شمشیر از دستم افتاد. محمّد آن را

برداشت و اگر می خواست مرا بکشد می توانست ولی نکشت. به من گفت: اسلام بیاور!

قبول نکردم اما پیمان بستم با او نجنگم و کسی را بر علیه او نشورانم. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

الْعَفْوُ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا، فَاعْفُوا يَعِزُّكُمْ اللَّهُ.

عفو جز بر عزت انسان نمی افزاید، عفو کنید تا خداوند شما را عزیز گرداند. (۲)

تقسیم گل ها

وقتی امام خمینی قدس سره در نوفل لوشاتو به سر می برد در شب تولد حضرت مسیح علیه السلام پیامی برای مسیحیان جهان دادند که خبرگزاری ها پخش کردند و در کنار آن دستور دادند تا هدایایی مثل گز، آجیل و شیرینی که از ایران آورده بودند را بین مردم نوفل لوشاتو تقسیم کنند.

هدایا تقسیم بندی شد و همراه یک شاخه گل به هر خانواده ای دادند. این کار برای غربی ها که اثری از این عاطفه ها و محبت ها نمی دیدند بسیار تازگی داشت، و در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک رهبر مسلمان غیر مسیحی برای مسیح علیه السلام پیام می دهد و یارانش به این گستردگی در شب تولد آن حضرت، به منازل مسیحی ها شیرینی و گل تقسیم می کنند.

یکی از خانم هایی که به درب منزل آمده بود تا هدیه امام را دریافت کند چنان هیجان زده شده بود که اشک از چشمانش فرو می ریخت.

به دنبال این حرکت اخلاقی امام بود که یکی از افراد آنجا به نمایندگی از سایر اهل محل درخواست ملاقات با امام کرد. امام هم بی درنگ وقت دادند و روز بعد پانزده نفر از اهالی محل با شاخه های گل به محضر امام

ص: ۱۸

۱- ۸. محجه البيضاء، ج ۴، ص ۱۴۷.

۲- ۹. کتر، خ ۷۰۱۲.

آمدند. امام به مترجم فرمودند که احوال آن‌ها را بپرسد و ببیند که آیا نیاز و یا کار خاصی دارند که آن‌ها پاسخ دادند ما کاری نداریم فقط آمدیم خدمت امام برسیم، او را از نزدیک ببینیم و این شاخه‌های گل را به عنوان هدیه آوردیم. امام هم با تبسم شاخه‌های گل را یکی یکی از دست آن‌ها گرفتند و در میان ظرفی که در کنار او بود قرار دادند و آن‌ها هم خیلی خوشحال از حضور امام مرخص شدند. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثَةٌ تُورِثُ الْمَحَبَّةَ: الدِّينُ وَ التَّوَضُّعُ وَ الْبُذُلُ.

سه چیز سبب محبت می‌گردد: دین، تواضع و بخشش. (۲)

تربیت یافته امیرالمؤمنین علیه السلام

روزی مالک اشتر در حالی که لباس‌های فاخر به تن کرده بود از میان بازار گذشت. یک نفر بازاری که مالک را نمی‌شناخت به او جسارت کرد اما مالک متعرض او نشد و از آنجا گذشت. پس از آن مرد بی ادب مالک را شناخت و از کرده خود به ترس و وحشت افتاد و گفت: مادرم به عزایم بنشیند که من مالک را نشناختم.

آن‌گاه به دنبال او رفت تا عذرخواهی کند، و وی را در مسجد یافت که نماز می‌گزارد. پس از نماز نزدیک مالک رفت و از او عذرخواهی نمود.

مالک گفت: واللّه! من به داخل مسجد نیامدم مگر آن‌که برایت طلب مغفرت کنم. (۳)

ص: ۱۹

۱- ۱۰. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۵۰.

۲- ۱۱. تحف العقول.

۳- ۱۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۱۴؛ منتخب التواریخ، ص ۱۳۷.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

العَفْوُ زَيْنُ الْقَدْرَةِ:

عفو زینت قدرت است. (۱)

وفای به عهد

حجاج بن یوسف در زمان خلافت عبدالملک مروان، والی عراق و ایران بود. او در قساوت قلب و سنگدلی در تاریخ، بی نظیر و یا کم نظیر است که با به حکومت رسیدن حجاج، شورش های مردمی بر علیه او آغاز گردید.

ابوعبیده گوید: جمعی از مردم را که بر علیه حجاج شورش کرده بودند، دستگیر کرده به نزد او آوردند. حجاج دستور داد همه را گردن زدند و تنها یک نفر باقی ماند که وقت نماز فرا رسید، به «قتیه بن مسلم» گفت: او را نگاهداری کن و فردا نزد من بیاور.

قتیه گوید: من بیرون رفتم و آن مرد را با خود بردم. در بین راه گفت: حاضری کار خیری انجام دهی؟

گفتم: چه کاری؟

گفت: امانت هایی از مردم نزد من وجود دارد و می دانم ارباب تو مرا خواهد کشت، آیا می توانی مرا آزاد کنی تا با نزدیکانم وداع کنم و امانت های مردم را به آن ها بازگردانم و درباره بدهکاری های خود وصیت نمایم و برگردم؟ من خدا را گواه می گیرم که فردا صبح بازگردم.

قتیه گوید: من از سخنان او تعجب کردم و به او خندیدم، اما دوباره

ص: ۲۰

گفت: ای قتیبه! به خدا سوگند می روم و دوباره باز خواهم گشت و مدام اصرار کرد تا به او گفتم برو. وقتی از چشمم دور شد، ناگهان به خود آمدم و با خود گفتم: چه بر سر خویش آوردم؟ پس از آن به نزد خانواده ام آمدم و آن ها را از ماجرا آگاه کردم و آنها هم به هراس افتادند و شبی سخت را با یکدیگر گذرانیدیم تا صبح فرارسید. در همین اثنا شخصی در زد، درب را باز کردم، دیدم همان کسی است که او را آزاد کرده بودم. گفتم: باز گشتی؟

گفت: خدا را گواه خود قرار داده بودم. چگونه می توانستم باز نگردم؟

با یکدیگر به راه افتادیم تا به نزد حجاج رسیدم. همین که چشمش بر من افتاد گفت: اسیر دیروز کجاست؟

گفتم: بیرون است. او را حاضر کردم و ماجرای شب گذشته را برای حجاج بیان کردم. حجاج چند مرتبه به او نگاه کرد و سرانجام گفت: او را به تو بخشیدم.

به همراه یکدیگر از نزد او بیرون آمدم. آن گاه به او گفتم: هر جا که می خواهی برو!

مرد سر به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا تو را شکر می گویم. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثَةٌ لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ فِيهَا: آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْوَفَاءُ لِلْبِرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ.

سه چیز است که عذری برای کسی در ترک آن ها نیست: رد امانت به نیکوکار و بدکار، وفای به عهد نسبت به نیکوکار و بدکار و نیکی به پدر و مادر، نیکوکار باشند یا بدکار. (۲)

ص: ۲۱

۱- ۱۴. کشکول شیخ بهایی، دفتر پنجم.

۲- ۱۵. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۲.

مردی بود که در جنگ بدر مسلمانان را آزار می داد. یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام صهیب او را کشت و مسلمانان را از شر او راحت کرد. مردی فرصت طلب از موقعیت سوء استفاده کرد و به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله! من آن مرد آزار دهنده را به قتل رساندم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از این خبر مسرور شد.

عمرو بن عبدالرحمان که از فرصت طلبی فریب کارانه آن مرد آگاه شد و می دانست آن کافر آزار دهنده را صهیب کشته است، نزد او رفت و گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برو و او را از مجاهدت خود آگاه کن تا معلوم گردد تو آن مرد آزار دهنده را کشته ای نه دیگری.

صهیب گفت: من او را به خاطر خدا و رسولش کشتم و از این رو به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر نداد.

عمرو بن عبدالرحمن خود به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله! آن کافر آزار دهنده را صهیب کشته است نه دیگری.

پیامبر صلی الله علیه و آله به صهیب فرمود: آیا همین طور است؟

او در جواب عرض کرد: بله یا رسول الله.

در اینجا بود که این آیه نازل شد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی بر زبان می آورید که آن را

ص: ۲۲

انجام نداده اید؟ این (دروغ) خشم شدید خداوند را به همراه دارد که چیزی بگوئید که آن را انجام نداده اید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الْعِبَادَةُ الْخَالِصَةُ أَنْ لَا يَزُجُّ الرَّجُلُ إِلَّا رَبَّهُ.

عبادت خالص این است که مرد جز به خدا (به کسی) امید نداشته باشد. (۱)

همدردی با نیازمندان

یکی از مقلدین شیخ انصاری که از تجار و ارادتمندان او بود به خدمت شیخ رسید و بعد از بوسیدن دست او یک عبای گران قیمت زمستانی که در نوع خود از جهت جنس و رنگ از ارزش زیادی برخوردار بود به رسم هدیه بر دوش وی انداخت.

روز بعد که برای نماز جماعت به امامت شیخ انصاری به محضر او آمد، مشاهده کرد همان عبای ساده قبلی بر دوش اوست که با مقام بزرگ زعامت وی سازگاری ندارد. از عبايي که به او هدیه کرده بود سؤال کرد.

شیخ فرمود: آن را فروختم و از پول آن چندین عبا تهیه کردم.

گفته اند شیخ دوازده عبای زمستانی تهیه کرده و به مستحقین که عبای زمستانی نداشتند داد.

تاجر گفت: مولای من! آن عبا برای شما بود و برای شخص شما آورده بودم که از آن استفاده کنید، نه این که آن را بفروشید و با پول آن عباهای

ص: ۲۳

متعددی تهیه کنید و به مستحقین بدهید.

شیخ فرمود: دلم راضی نمی شود که خود چنین عبائی بپوشم و دیگران از یک عبای ساده زمستانی محروم باشند. (۱)

امام علی علیه السلام لباسی را خریداری کرد که خوشایند او قرار گرفت، پس آن را در راه خدا صدقه داد و فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که دیگری را بر خود برگزیند خداوند در روز قیامت بهشت را برای او برمی گزیند. (۲)

انتقاد سازنده

دانشمندی به دیدار زاهدی رفت و در ضمن دیدار، درباره یکی از آشنایان او سخن چینی کرد.

زاهد گفت: دیر به دیدارم آمده ای و حال که آمده ای مرتکب سه گناه گردیدی: یک، آن که نسبت به برادرم خشمگینم کردی، دوم آن که دل آسوده مرا مشغول ساختی و سوم آن که خود را در معرض تهمت سخن چینی قراردادی. (۳)

امام صادق علیه السلام فرمود:

يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ.

بر مؤمن واجب است در حضور و غیاب، خیرخواه مؤمن باشد. (۴)

ص: ۲۴

۱- ۱۸. مکاسب کلاوتر، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲- ۱۹. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۸۵.

۳- ۲۰. کشکول شیخ بهایی، دفتر اول.

۴- ۲۱. غررالحکم.

وقتی حضرت موسی علیه السلام به خاطر مصونیت از شرّ طرفداران فرعون از مصر به مدّین هجرت کرد در راه دختران شعیب را دید که در کناری منتظر ایستاده اند تا آب بردارند و چوپان ها برای گوسفندان خود آب می کشند. موسی به کمک آن ها رفت و برای آن ها آب کشید.

دختران شعیب کمک موسی علیه السلام را به پدر خود گزارش دادند و یکی از آن ها به دستور پدر به دنبال موسی علیه السلام رفت و او را به منزل خود دعوت کرد. دختر شعیب علیه السلام از جلو حرکت کرد و موسی به دنبال او می رفت، باد به شدّت می وزید و لباس های آن دختر را به این سو و آن سو می برد. وقتی موسی علیه السلام این صحنه را مشاهده کرد از او درخواست کرد از پشت سر حرکت کند و او را به سوی منزل راهنمایی کند تا چشم او از نگاه به نامحرم محفوظ بماند.

وقتی موسی علیه السلام وارد منزل شد، شعیب علیه السلام بر سر سفره شام نشسته بود، به او گفت: ای جوان! بر سر سفره بنشین و شام بخور.

موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ» (به خدا پناه می برم)

شعیب علیه السلام: چرا این جمله را بر زبان آوردی؟ مگر تو گرسنه نیستی؟

موسی علیه السلام: بله گرسنه هستم. اما می ترسم این غذا در برابر کمکی باشد که به دخترانت کرده ام. ما از خاندانی هستیم که چیزی از عمل آخرت را به سراسر زمین که پر از طلا باشد نمی فروشیم.

شعیب گفت: نه واللّه. منظور من معاوضه با کار شما نیست؛ بلکه این عادت من و پدرانم می باشد که مهمان را گرامی می داریم و به او طعام می دهیم.

موسی علیه السلام نشست و غذا خورد. (۱)

ص: ۲۵

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ إِنْتَعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاہُ رَبَّحَهُمَا وَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاہُ خَسِرَهُمَا.

کسی که آخرتش را به دنیایش بخرد از هر دوی آن ها بهره مند می گردد و کسی که آخرتش را به دنیایش بفروشد از هر دوی آن ها زیان می بیند. (۱)

ایثار کم نظیر

وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله از مکه به مدینه مهاجرت کرد همراهان او که مهاجرین بودند مورد استقبال اهل مدینه که انصار نامیده می شدند قرار گرفتند.

پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: اگر بخواهید اموال و خانه های خود را با مهاجران تقسیم کنید، در این غنائم جنگی که به دست لشکر اسلام افتاد شریک هستید و اگر بخواهید اموال و خانه هایتان از آن شما باشد از غنائم سهمی برای شما نخواهد بود.

انصار در جواب عرض کردند: هم اموال و خانه هایمان را با آن ها تقسیم کرده و هم غنائم را بر آن ها ایثار می کنیم و چشم داشتی به شراکت در آن ها نخواهیم داشت.

با این ایثار کم نظیر انصار بود که آیه ۹ سوره حشر در شأن آن ها نازل گردید. خداوند درباره آن ها فرمود:

وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُّوقِ شُحَّ نَفْسِهٖ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

انصار، مهاجران را بر خود مقدم می دارند، هر چند خود در فقر و نیاز

ص: ۲۶

باشند و کسانی که حرص و بخل از نفس آن‌ها برداشته شود از رستگارانند. (۱)

یک تصمیم زیبا

پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را برای جنگ تبوک فراخواند، شرایط بسیار مشکل بود، مواد غذایی بسیار کم و تجهیزات لازم وجود نداشت، از این رو عده‌ای از حضور در جنگ سرباز زدند.

ابوخیثمه از جمله مسلمانانی بود که از همراهی با رسول الله تخلف کرد. ده روزی گذشت. در یکی از روزهای گرم، نزد همسران خود رفت که در زیر سایبان‌های خنک بودند، غذا آماده بود و هوا خنک و مطبوع و همسران در خدمت او بودند.

ناگهان برق هدایت بر قلب او تابید و گفت: سبحان الله! پیامبر صلی الله علیه و آله با آن موقعیتی که دارد در گرمای سوزان و وزش باد، سلاح بر دوش گیرد و به جنگ برود و ابوخیثمه در سایه خنک، با غذای آماده در کنار همسران زیبا به سر برد! این انصاف نیست. آن گاه گفت: من با شما سخنی نمی‌گویم و در زیر سایه نمی‌نشینم تا این که به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق گردم.

خود را مجهز کرد و به راه افتاد تا این که لشکریان اسلام او را از راه دور مشاهده کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوخیثمه باشی برای تو بهتر است. وقتی نزدیک شد اصحاب گفتند: یا رسول الله! او ابوخیثمه است. نزدیک شد، شتر خود را بر زمین خواباند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد و ماجرای خود را برای او بیان کرد و حضرت برای او دعا کرد. (۲)

ص: ۲۷

۱- ۲۴. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰.

۲- ۲۵. مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۹.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ.

محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد. (۱)

ترس از خدا

مردی بنام ابن صمه در بیشتر اوقات شبانه روز به محاسبه نفس خود می پرداخت. روزی ایام گذشته عمر خود را محاسبه کرد و دید شصت سال از عمرش گذشته است. روزهای شصت سال را حساب کرد که بیش از ۲۱۰۰۰ روز می شود. آن گاه گفت: وای بر من! اگر روزی یک گناه بیشتر نکرده باشم در این صورت خدا را با بیش از ۲۱۰۰۰ گناه ملاقات خواهم کرد. این را گفت و بیهوش بر زمین افتاد و در همان حالت جان سپرد. (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدُّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ وَالسَّيِّدِ عَبْدَهُ.

بنده مؤمن نمی باشد تا این که به حساب نفس خود رسیدگی کند، شدیدتر از حسابرسی شریک با شریکش و مولی با بنده اش. (۳)

محاسبه نفس به این است که انسان ببیند آیا حقوق الهی و مردمی را ادا کرده است، حقی را از کسی تضییع نکرده است، به وظیفه خود در برابر برادران و خواهران دینی عمل کرده است یا نه؟ روز خود را چگونه به شب

ص: ۲۸

۱- ۲۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۲- ۲۷. منتخب التواریخ، ص ۸۲۶.

۳- ۲۸. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۷۲.

و شب خود را چگونه به روز رسانده است. اگر موفق بوده است حمد خدا گوید و گرنه استغفار کند و تصمیم بر اصلاح خود گیرد.

رازداری

«معلی بن خنیس» غلام آزاد کرده امام صادق علیه السلام بود و عده ای از علما گفته اند او از نزدیکان و محرم اسرار امام صادق علیه السلام بوده که ارادتی کامل به اهل بیت علیهم السلام داشته است.

«داوود بن علی عباسی» حاکم مدینه، او را دستگیر کرد و به زندان انداخت و از او درخواست کرد تا شیعیان خالص امام صادق علیه السلام را به او معرفی کند.

معلی بن خنیس این درخواست را رد کرد و از اسامی شیعیان اظهار بی اطلاعی کرد. داوود بن علی گفت: آیا اسامی آن ها را از من کتمان می کنی؟ اگر آن ها را معرفی نکنی تو را خواهم کشت.

معلی گفت: با قتل مرا تهدید می کنی؟ واللّه! اگر آن ها در زیر قدم هایم باشند، تو را از نامشان آگاه نخواهم کرد و اگر مرا بکشی از سعادت مندانم خواهی کرد و خود به شقاوت خواهی رسید. داوود بن علی هم دستور داد او را گردن زدند و به دار آویختند.

امام صادق علیه السلام که از شهادت معلی خبردار شد، داوود بن علی را مورد نفرین خود قرار داد و نفرین حضرت به سرعت مستجاب شد و داوود از دنیا رفت. (۱)

ص: ۲۹

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِفْشَاءُ السَّرِّ سُقُوطٌ.

افشای سر سبب سقوط آدمی است. (۱)

خُلُقُ زَبِيحًا

مرد ثروتمندی با لباس پاکیزه ای به محضر رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و نزدیک او نشست. آن گاه مرد تنگدستی با جامه های چرکین وارد شد و کنار مرد ثروتمند نشست، به طوری که بخشی از جامه هایش زیر پای او قرار گرفت.

مرد ثروتمند لباس هایش را از زیر پای او کشید.

رسول خداصلی الله علیه وآله که شاهد این حرکات بود رو به او کرد و گفت: ترسیدی چیزی از فقر او به تو بچسبد؟

مرد ثروتمند: نه.

پیامبرصلی الله علیه وآله: ترسیدی چیزی از دارایی تو به او برسد؟

پاسخ داد: نه.

پیامبرصلی الله علیه وآله: ترسیدی لباس هایت کثیف شود؟

عرض کرد: نه.

حضرت فرمود: پس چه سببی تو را به این کار واداشت؟

عرض کرد: یا رسول الله! من همدمی (شیطانی) دارم که هر کار زشتی را در نظرم زینت می دهد و هر کار خوبی را زشت جلوه می دهد. من به خاطر این کار زشت خود، نصف مالم را به او می دهم.

ص: ۳۰

پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مرد تنگدست فرمود: نصف مال او را می پذیری؟

مرد تنگدست: نه.

مرد ثروتمند گفت: چرا نمی پذیری؟

او در پاسخ گفت: زیرا می ترسم آنچه در دل تو آمده است در دل من وارد شود. (۱) (فقیران را ناچیز شمارم).

امام کاظم علیه السلام فرموده است:

خدای عزوجل می فرماید: من توانگر را برای شرافتش نزد خود توانگر نساختم و فقیر را برای خواری اش در نظرم فقیر نکردم، بلکه؛ توانگران را به وسیله فقرا آزمودم و اگر فقرا نبودند توانگران سزاوار بهشت نمی گشتند. (۲)

اینار

شخصی سر گوسفندی را به یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله اهدا کرد. او این هدیه را پذیرفت، اما با خود گفت فلان برادر دینی من به این سر گوسفند نیازمندتر است و آن را برای او فرستاد. او نیز هدیه را پذیرفت اما با خود گفت: فلان کس از من نیازمندتر است و آن را برای او فرستاد. نفر سوم که هدیه را قبول کرده بود برای دیگری فرستاد، او نیز شخص دیگری را نیازمندتر از خود دانست و برای او فرستاد تا این که سر گوسفند به نفر هفتم رسید.

نفر هفتم که از جریان انتقال سر گوسفند از افراد قبلی اطلاع نداشت آن را برای نفر اول فرستاد!

ص: ۳۱

۱- ۳۱. اصول کافی، باب فضل فقراء المسلمین

۲- ۳۲. اصول کافی باب فضل فقراء المسلمین.

به این ترتیب با یک سر گوسفند هفت نفر به رتبه ایثار نائل گشتند. (۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

مِنْ أَحْسَنِ الْإِحْسَانِ الْإِثَارُ.

بهترین نیکوکاری احسان است. (۲)

دوستی واقعی

«فتح موصلی» به منزل یکی از برادران دینی خود رفت. در حالی که او در منزل نبود. به کنیزش گفت: صندوق مخصوص پول مولایت را بیاور تا از آن برداشت کنم.

او رفت و صندوق پول را آورد. فتح موصلی صندوق را باز کرد و به مقدار نیاز از آن برداشت.

وقتی صاحب خانه آمد، کنیزش وی را از جریان آگاه نمود. او از این خبر بسیار خوشحال شد و به کنیزش گفت: اگر راست بگویی به خاطر صمیمیتی که برادر دینی ام با من دارد تو را در راه خدا آزاد خواهم کرد. (۳)

امام سجاده علیه السلام به مردی گفت:

آیا کسی از شما دست در کیسه یا جیب برادرش می برد تا به مقداری که می خواهد بدون اجازه او بردارد؟

جواب داد: نه.

امام علیه السلام فرمود: پس شما با هم برادر دینی نیستید. (۴)(۵)

ص: ۳۲

۱- ۳۳. محجّه البیضاء، ج ۶، ص ۸۰.

۲- ۳۴. غرر الحکم.

۳- ۳۵. محجّه البیضاء، ج ۳، ص ۳۲۰.

۴- ۳۶. محجّه البیضاء، ج ۳، ص ۳۲۰.

۵- ۳۷.

کنترل خشم

علامه سید محمد حسین تهرانی می گوید: یک روز در تهران برای خرید کتاب به کتابفروشی اسلامیة رفتم. وارد انبار کتاب شدم، دیدم مردی برای خرید کتاب به انبار آمده و کمر بند چرمی خود را روی زمین پهن کرده و مقداری از کتاب های خریداری شده خود را نظیر قرآن، مفاتیح و... روی آن گزاردہ است. نهایتاً حدود پنجاه کتاب در میان کمر بند بست و آماده رفتن شد، که ناگهان گفت: حبییم! اللہ، طیبیم! اللہ، یارم یارم.

چون نگاه به چهره اش کردم دیدم بسیار قرمز شده و قطراتی از عرق بر پیشانی اش نشسته و چنان غرق در وجد و سرور است که اندازه ندارد. گفتم: آقا جان! تنهاتنها، رسم ادب نیست. (ما را هم بهره مند گردان).

با صدای بلند و سوزناک این ابیات را به صورتی شیوا و دلنشین از باباطاهر خواند:

اگر دل دلبر، دلبر کدام است؟

وگر دلبر دل را چه نام است؟

دل و دلبر به هم آمیخته وینم

ندونم دل که و دلبر کدام است؟

دلی دیرم خریدار محبت

کز او گرم است بازار محبت

لباسی بافتم بر قامت دل

زپود محنت و تار محبت

غم عشقت بیابون پرورم کرد

هوای بخت بی بال و پرم کرد

به مو گفتم صبوری کن صبوری

صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم

به دریا بنگرم دریا ته وینم

در این حال ساکت شد و گریه زیادی کرد و سپس شاد و شاداب شد و خندید.

ص: ۳۳

گفتم: احسنت! آفرین! من حقیر و فقیر و وامانده هستم، انتظار دعای شما را دارم. شروع کرد به خواندن این ابیات:

مواذ قالوا بلی تشویق دیڑم

گنه از برگ و باران بیش دیڑم

اگر لاتقنطوا دستم نگیره

موازی یا ویلتا اندیش دیرم

بوره سوته دلان تا ما بنالیم

زدست یار بی پروا بنالیم

بشیم با بلبل شیدا به گلشن

اگر بلبل ناله ما بنالیم

بوره سوته دلان گرد هم آئیم

سخن با هم کریم غم وانمائیم

ترازو آوریم غم ها بسنجیم

هر آن غمگین تریم سنگین تر آئیم

گفت: الحمدلله راحت خوب است. سید سربه سر ما مگذار! من، بی چاره و وامانده ام، تو هم باری روی کول ما می گذاری؟
آن گاه گفت:

یک روز، در همین انبار آمدم تا کتاب بخرم. علامه دهخدا هم آمده بود. قدری با هم صحبت کردیم. من به او گفتم: انصافاً شما زحمت کشیده اید، حقیقتاً رنج برده اید، ولی تصور می کنید مطلب با این ها تمام می شود؟ حیف، اگر عمر در راه های دیگر صرف می شد چه بهره ها بود، اینک بیاور ببینیم تا چه داری؟ بیا تا ببینیم در دست چیست؟

ته که ناخوانده ای علم سموات

ته که نابرده ای ره در خرابات

ته که سود و زیان خود نزونی

به یارون کی رسی هیهات هیهات

علامه تکانی خورد. آن گاه قدری در فکر فرو رفت و رنگش قدری تغییر کرد و هیچ جوابی به من نداد.

گفتم: عنایات از جانب خداوند است. ولی آیا به حسب ظاهر برای این عنایاتی که به شما شده است سبب خاصی را در نظر داری؟

گفت: بله. من مادر پیری داشتم، مریض و ناتوان و چندین سال زمین گیر بود. خودم به او خدمت می کردم و نیازهایش را برآورده می کردم،

ص: ۳۴

غذا برایش می پختم و آب وضو برای او آماده می کردم و خلاصه به هر گونه که می شد برای برآوردن نیازهایش در خدمت او بودم. مادرم بسیار تند و بد اخلاق بود، بعضاً فحش می داد و من تحمل می کردم و به روی او تبسم می کردم. از همین رو ازدواج نکردم، اگرچه از سن من چهل سال می گذشت. زیرا همسررداری با این خلق مادر مقدور نبود و من می دانستم اگر همسری انتخاب کنم یا زندگی ما را به هم خواهد زد و یا من مجبور می شدم مادرم را ترک کنم و ترک مادر در وجدان و عاطفه ام قابل قبول نبود.

گاهی در اثر تحمل ناگواری هایی که از وی به من می رسید، گویی برقی بر دلم می زد و جرقه ای روشن می شد و حال خوشی دست می داد ولی دوام نداشت و زودگذر بود. من رختخواب خود را در اتاق او و در کنارش پهن می کردم تا تنها نباشد و نیازی به صدا زدن من نداشته باشد. کوزه را هم آب کرده و همواره در کنار خود می گذاردم، تا اگر آب بخواهد فوراً به او بدهم. در یک شب سرد زمستانی در دل شب آب خواست. فوراً برخاستم و آب کوزه را در ظرفی ریخته و به او دادم و گفتم: بگیر مادر جان! او که خواب آلود بود و از فوریت عمل من خبر نداشت، چنین تصور کرد که من آب را دیر به او داده ام. از این رو فحش بدی به من داد و کاسه آب را بر سرم زد. فوراً کاسه را دوباره آب کردم و گفتم: بگیر مادر جان. مرا ببخش، معذرت می خواهم. ناگهان نفهمیدم در این هنگام چه شد!

اجمالاً به آرزوی خود رسیدم و آن جرقه ها تبدیل به یک عالم نورانی همچون خورشید درخشان شد و حبیب من، یار من، خدای من، طیب من، با من سخن گفت و این حال دیگر قطع نشد و چند سال است که ادامه دارد. (۱)

ص: ۳۵

قُلُوبُ الْعِبَادِ الطَّاهِرَةِ مَوَاضِعُ نَظَرِ اللَّهِ فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ.

قلب های پاک بندگان، محل نگاه خداوند است. پس کسی که قلبش را پاک گرداند خداوند به او نگاه می کند. (۱)

فراز بخشش

در وقایع مشروطه که بین علما و طلاب دو دستگی ایجاد شده بود، یکی از بزرگ ترین بدگویان مرحوم آخوند خراسانی که دائماً و در همه جا پشت سر او ناسزا می گفت به خدمت او رسید.

این مرد که از خطبا و وعاظ معروف کربلا بود، می خواست خانه خود را بفروشد و قرض های خود را ادا کند.

خریدار به او گفته بود اگر آقای آخوند خراسانی سند فروش خانه را امضا کند من حاضرم خانه را بخرم و گرنه نخواهم خرید.

مرد واعظ به هیچ عنوان حاضر نبود نزد آخوند برود، زیرا چندین بار به علت مشروطه خواهی او را مورد ناسزاگوئی خود قرار داده بود، از طرفی می ترسید که در منزل او، متعرض وی شوند و با رفتن به خانه آخوند، جانش به مخاطره بیفتد، اما در هر صورت قرض داشت و ناچار از کربلا به نجف آمد و خدمت مرحوم آخوند خراسانی رسید و مورد احترام او قرار گرفت. مرحوم آخوند خراسانی او را بالای دست خود نشاند و از ملاقاتش اظهار خوشحالی کرد.

مرد واعظ گفت: خواهش من فقط این است که ذیل این سند را امضا

ص: ۳۶

بفرمائید تا بتوانم منزل خود را بفروش برسانم.

مرحوم آخوند سند را از دست او گرفت و مطالعه کرد و به زیر تشک گذاشت. در دل مرد واعظ شوری به پا شد و با خود گفت: این مرد، آخر کار خود را کرد و نه تنها سند را امضا نکرد، بلکه آن را گرفت تا ما را به زحمت اندازد.

در این اثنا مرحوم آخوند از جا حرکت کرد و از درون گنجی چند کیسه لیره در آورد و به او داد و گفت: شما از اهل علم هستید و من هرگز راضی نیستم کسانی که اهل علم اند گرفتار و پریشان باشند. این پول ها را بگیرید و با آن ها قرض های خود را ادا کنید. خانه را هم نفروشید و زن و فرزند خود را آواره نکنید و اگر خدای ناکرده باز هم گرفتاری پیدا کردید نزد من بیایند، چنانچه داشته باشم در خدمت شما خواهم بود.

مرد واعظ از مشاهده این همه گذشت و بزرگواری آن چنان شرمنده گردید که از آن پس جزء ارادتمندان مرحوم آخوند خراسانی گردید. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أَحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ.

نیکی کن با کسی که با تو بدی کرد. (۲)

اسوه صبر

حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از عرفای بزرگ اسلام به شمار می رود. پسری داشت که شمع فروزان شبستان خانواده بود.

ص: ۳۷

۱- ۴۰. مرگی در نور، ص ۳۸۰.

۲- ۴۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۱.

در روز عید غدیر، این عارف بزرگ در منزل می نشست و قشرهای مختلف مردم به زیارت این عالم جلیل القدر می آمدند. در آن روز خادمه منزل کنار حوض خانه می آید و ناگهان چشمش بر پیکر بی جان پسر که بر روی آب افتاده بود می افتد و بی اختیار فریاد می زند.

اهل خانه که با صدای خادمه بیرون می آیند و با این منظره دلخراش مواجه می شوند بی اختیار فریاد کشیده و شیون سر می دهند.

مرحوم آیها لله ملکی ناگهان متوجه صدای شیون آن ها می شود، از اتاق بیرون می آید و جنازه پسرش را در کنار حوض رو مشاهده می کند به زن ها کرده و خطاب می کند ساکت باشید. همه سکوت می کنند و این سکوت ادامه می یابد، تا این که دیدار عمومی مردم به پایان می رسد و طبق معمول هر ساله عده ای از آنان نهار را در منزل ایشان صرف می کنند. در پایان که قصد رفتن به منازل خود را دارند به چند نفر از مهمانان بسیار نزدیک خود می فرماید: شما اندکی صبر کنید، با شما کار دارم. وقتی همه مردم می روند ماجرا را برای آنان بازگو می کند و برای مراسم تجهیز فرزند از دست رفته خود از آنان کمک می گیرد. (۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّهُ لَادِينٌ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ.

ای مردم بر شما باد که صبر پیشه کنید، به راستی که دین ندارد کسی که صبر ندارد. (۲)

ص: ۳۸

۱- ۴۲. مقدمه رساله لقاء الله، تألیف میرزا جواد آقا ملکی

۲- ۴۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۹۲.

عده ای که نزد آیه‌الله العظمی بروجردی قدس سره بودند نقل می کنند، ایشان پیش از فوتشان خیلی ناراحت بودند و می گفتند: خلاصه، عمر ما گذشت و ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عملی انجام دهیم.

یکی از حضار به عادت‌های که همیشه در مقابل صاحبان قدرت، داشت تملق و چاپلوسی نمود و خیال کرد که اینجا هم جای تملق و چاپلوسی است. گفت: آقا! شما دیگر چرا؟ ما بیچاره‌ها این حرف‌ها را باید بزنیم شما چرا؟ بحمدلله شما این همه آثار خیر از خود باقی گزارده اید، این همه شاگرد تربیت کرده اید، این همه آثار کتبی به یادگار گذاشته اید، مسجدی به این عظمت ساخته اید، مدرسه‌ها در کجا و کجا ساخته اید و... وقتی این سخنان را گفت، ایشان جمله ای فرمودند که حدیث است:

أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ.

عمل را خالص کن که نقاد عمل آگاه آگاه است.

تو خیال کردی این‌ها که در منطق مردم به این شکل هست حتماً در پیشگاه الهی نیز همین طور است که پیش تو هست؟ ان الله بما تعملون خبير. (۱) (خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.)

امام علی علیه السلام فرمود:

تَصْنِيفُهُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ.

خالص کردن عمل از انجام آن سخت تر است. (۲)

ص: ۳۹

۱- ۴۴. تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۳۴.

۲- ۴۵. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۸۸.

ارادت به اهل بیت علیهم السلام

ذاکر اهل بیت علیهم السلام حجهالاسلام حاج سید محمد کوثری سال های متمادی برای امام خمینی ذکر مصیبت می کرده است. او می گوید: پس از شهادت فرزند امام، آیهالله حاج آقا مصطفی وارد نجف شدم. رفقا گفتند: خوب موقعی آمدی، امام را دریاب که ما هر چه کردیم در مصیبت حاج آقا مصطفی گریه کنند از عهده برنیامده ایم، مگر این که تو کاری کنی.

من خدمت امام رسیدم و عرض کردم اجازه می دهید ذکر مصیبتی بکنم؟

امام اجازه دادند، هرچه نام مرحوم حاج آقا مصطفی را بردم تا با آهنگ حزین امام را منقلب کنم و در عزای پسر اشک بریزد، تغییر حال پیدا نکردند و همچنان ساکت و آرام بودند. ولی همین که نام حضرت علی اکبر را بردم محزون شد. امام چنان گریستند که قابل وصف نیست. (۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ آدَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ إِمْتِحَانٌ وَ لِلرَّسُولِ دَرَجَةٌ، وَ لِلأُولِيَاءِ كَرَامَةٌ.

به راستی که بلا برای ستمکار ادب و برای مؤمن آزمایش و برای پیامبران درجه و برای اولیای خدا کرامت است. (۲)

ص: ۴۰

۱- ۴۶. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۶، ص ۷۲.

۲- ۴۷. بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۱۹۸.

انفاق پیراهن

آیه‌الله سید محمد تقی خوانساری یکی از علمای بزرگ اسلام است که در تقوا و معنویت شهرت بسیار دارد یکی از علمای معاصر قم می‌گوید: ما چند نفر بودیم که می‌خواستیم خدمت آیه‌الله العظمی خوانساری برسیم. نزدیک منزل ایشان که رسیدیم دیدیم ایشان از جایی به طرف منزل خود می‌آیند، به درب منزل که رسیدند فقیری سر رسید و به ایشان عرض کرد: من پیراهن ندارم.

آقا وارد اتاق شد و ما هم پشت سر ایشان وارد شدیم، دیدیم قبای خود را از تن بیرون کرد و پیراهن خود را در آورد و به آن فقیر داد و سپس قبای خود را پوشید و همان طور بدون پیراهن نشست و به کار مردم رسیدگی می‌کرد و به سؤال‌های ما پاسخ می‌داد. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَعْطَى دِرْهَمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِمِائَ حَسَنَةٍ.

کسی که یک درهم در راه خدا ببخشد خداوند برای او هفت صد حسنه می‌نویسد. (۲)

قدرشناسی

فرزند شهید آیه‌الله اشرفی اصفهانی می‌گوید: حدود چهل سال قبل که ۱۴-۱۵ ساله بودم روزی در قم به حمام رفتم. هنگام ورود به گرم‌خانه وارد خزینه شدم و چون بیرون آمدم، دیدم یکی از آقایان سر خود را صابون زده و روی چشمانش نیز از کف صابون پوشیده است و با دست به دنبال ظرف آب می‌گردد. بلافاصله ظرفی را که نزدیکم بود برداشته و از

ص: ۴۱

۱- ۴۸. مجله حوزه، شماره ۲۷، ص ۳۶.

۲- ۴۹. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۲۲.

خزینه پر از آب کردم و دوبار روی سر او ریختم.

آن مرد نورانی نگاه تشکر آمیزی به من انداخت و پرسید: آیا شما هم سر خود را شسته اید؟

عرض کردم: نه، تازه به حمام آمده ام.

سرانجام به گوشه ای رفت و من سر و صورتم را صابون زدم، قبل از آن که آب بر سرم بریزم ناگاه دو ظرف آب، روی سرم ریخته شد، چشم خود را باز کردم دیدم آن مرد بزرگ به تلافی خدمت من با کمال بزرگواری محبت کرده است.

بعد به خانه آمدم و موضوع را برای پدرم بیان کردم، ولی چون آن مرد را نمی شناختم نتوانستم او را معرفی کنم.

بعد از مدتی در یکی از اعیاد مذهبی که با پدرم به منزل علما می رفتیم، ناگاه چشمم به همان مرد نورانی که در حمام دیده بودم افتاد و او را به پدرم نشان دادم.

پدرم فرمود: عجب! ایشان حاج آقا روح الله خمینی است. (۱)

امام سجاد علیه السلام فرمود:

أَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَشْكُرَهُ وَتَذْكُرُ مَعْرُوفَهُ.

اما حق کسی که به تو نیکی کرده است، این است که از او تشکر کنی و نیکی او را یاد آوری. (۲)

ص: ۴۲

۱- ۵۰. مجله حضور، خرداد ۱۳۷۰، شماره ۱، ص ۶۷.

۲- ۵۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷.

جلوه های زیبای ایثار

در جنگ احد تشنگی شدید بر هفت نفر غلبه کرده بود، مقداری آب که برای یک نفر کافی بود آوردند و به یکی از آنان دادند امّا او از نوشیدن آب خودداری کرد و آب را بر دیگری ایثار کرد تا آن که هفت نفر آن ها آب را بر دیگری ایثار کردند و جملگی از تشنگی به شهادت رسیدند. (۱)

امام صادق علیه السلام درباره مؤمنان کامل فرموده است:

هُمُ الْبِرَّةُ بِالْإِحْوَانِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ، الْمُؤَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ فِي حَالِ الْعُسْرِ، كَذَلِكَ وَصَّيَهُمُ اللَّهُ فَقَالَ: «وَيُؤَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»

آن ها کسانی هستند که در حال سختی و آسانی در حق برادران خود نیکوکاری و در شرایط سخت بر آن ها ایثار می کنند، خداوند این گونه آن ها را توصیف کرده است: «دیگران را بر خود مقدم می دارند، هر چند خود نیازمند باشند» (۲)

ظرافت بر خورد با فقیر

علامه تهرانی گوید: یکی از رفقای نجفی ما که در حال حاضر از بزرگان نجف است، برای من نقل کرد که: من یک روز به مغازه سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم میرزا علی آقا قاضی قدس سره خم شده و مشغول جدا کردن کاهو است، امّا برعکس کاهوهایی که از تازگی افتاده و برگ های خشن

ص: ۴۳

۱- ۵۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰.

۲- ۵۳. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۵۱.

دارند را جدا می کند.

من کاملاً متوجه بودم تا این که مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب مغازه داد و وزن کرد و آن ها را در زیر عبا گرفت و روانه منزل شد. من در آن روز طلبه جوانی بودم و او پیرمرد شده بود، به دنبالش رفتم و عرض کردم: آقای من! سؤالی دارم و آن این که چرا شما برعکس دیگران این کاهوهای نامطلوب را جدا کردید؟

مرحوم قاضی فرمود: این مرد فروشنده، شخص بی بضاعت و فقیری است و من گاه گاهی به او کمک می کنم و نمی خواهم چیزی بلاعوض به او داده باشم تا عزت و آبروی او از بین برود و ثانیاً خدای ناخواسته به مجانی گرفتن عادت کند و در کسب هم ضعیف شود. ضمن این که برای ما فرقی ندارد که کاهوی لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها استفاده کنیم و من می دانستم که این ها خریداری ندارد و ظهر که مغازه خود را می بندد آن ها را بیرون خواهد ریخت، از این رو برای این که ضرر نکند آن ها را خریداری کردم. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَكْرَمَ فَقِيْرًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ.

کسی که مسلمان فقیری را اکرام کند خدا را در روز قیامت ملاقات نماید در حالی که از او راضی است. (۲)

ص: ۴۴

۱- ۵۴. مهرتابان، ص ۲۰.

۲- ۵۵. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۸.

یکی از یاران امام خمینی در نجف اشرف (حجه‌الاسلام فرقانی) می گوید: یکی از آقایان وعاظ در بین راه به من رسید و گفت: پیرمردی است اهل شوشتر که قاری قرآن بوده و بسیار متدین است. پنج، شش بیچه کوچک دارد و دو سه سال است که این پیرمرد به بیماری فلج گرفتار شده و از دست و پا فلج است. به من گفته اند خدمت امام برسم و عرض کنم تا به او کمکی بکنند، زیرا وضع بسیار ناگواری دارد، دو سال است که از تشک پا بر زمین نگذارده است.

من گفتم: خیلی خوب به آقا بگو. به محضر امام رسید و مطالب خود را بیان کرد. امام سخنان او را شنید و فرمود: به آقای فرقانی تذکر دهید که فردا به من یادآوری کند. ایشان هم به بنده فرمودند و رفتند و من به دنبال امام بودم تا به صحن حرم امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم. وقتی امام می خواست پای خود را داخل صحن بگذارد صورتش را برگرداند و گفت: آقای فرقانی! فردا ساعت ۹ صبح مطلب این آقا را به یاد من بیاور. من هم در دفتر یادداشت خود نوشتم: فردا ساعت ۹ تذکر به امام برای رفتن به منزل پیرمرد شوشتری.

من که هر روز صبح ساعت ۸ از منزل بیرون می آمدم، آن روز ساعت ۳۰/۷ دقیقه بیرون آمدم. وقتی چشمم به خیابان افتاد دیدم جمعیت از روحانیون موج می زند، تکان سختی خوردم چون ازدحام جمعیت درب منزل امام بود.

شخصی جلو آمد و پرسید: آقای فرقانی جنازه حاج آقا مصطفی را به کربلا می برند؟

گفتم: ای داد. زانوهایم سست شد و فهمیدم که حادثه برای حاج آقا مصطفی پیش آمده است. طلبه ها گریه می کردند، ضجه می زدند و امام هم از مرگ او آگاه گردید، رفت وضو گرفت و مشغول خواندن قرآن شد. آن گاه به حیات منزل ما آمدند.

جمعیت زیادی بود و علمای عرب هم آمده بودند به امام تسلیت می گفتند. من ساعت ۹ متوجه بودم که باید به امام یادآوری کنم. اما گفتم چه کسی می تواند الآن به امام یادآوری کنم که به فکر پیرمرد شوشتری باشد، این صحیح نیست.

امام داخل حیاط نشسته بود و هر کس می آمد جلوی او بلند می شد و من هم کنار درب ایستاده بودم. یک وقت دیدم امام یک نگاه تندی به من کرد، مهیا شدم و عرض کردم: بله آقا چه می فرمایید؟

فرمود: آقای فرقانی بیا اینجا! جلو رفتم و سرم را جلو بردم. فرمودند: مگر بنا نبود ساعت ۹ - و الآن ساعت ۹ و ده دقیقه است - برای آن پیرمرد شوشتری به من یادآوری کنی؟

دو دستی به صورتم زدم و طاقت نیاوردم که خود را حفظ کنم. گفتم آقا با این وضع و احوال؟

فرمود: یعنی چه، بلند شو و بیا. از وسط جمعیت مردم داخل اتاق رفت و پول داخل پاکت گذارد و به گونه ای این کار را انجام داد که هیچ کس متوجه نشود. آن گاه فرمود: همین الآن پاکت را می بری و به پیرمرد شوشتری می دهی و از قول من هم احوال بررسی می کنی و برمی گردی.

من پیش خود گفتم: حالا میهمان زیاد است و امام هم که امروز به مسجد نمی رود، بعد خواهیم رفت. پس از پنج دقیقه یک مرتبه دیدم امام

می فرماید: آقای فرقانی نرفتی؟

گفتم: می روم. فرمود: یاالله الآن برو.

حرکت کردم و از کوچه پس کوچه ها گذشتم، تا به منزل آن پیرمرد شوشتری رسیدم. درب را زدم. خانمی از پشت درب گفت: چه کسی است؟

گفتم: من هستم. از منزل آقای خمینی آمده ام و با آقا کار دارم و از طرف او می خواهم از ایشان احوال پرسی کنم.

آن زن به صورتش زد و گفت: ای داد، بمیرم، خمینی امروز هم به فکر ماست!

درب را باز کرد و به داخل منزل رفتم. پیرمرد شوشتری وضع عجیبی داشت، نمی توانست صحبت کند. همسرش مرا به نزدیک بسترش برد، چهار پنج بچه کوچک، نان را با آب شکر می خوردند.

سلام کردم. گفت: آقا علیکم السلام.

گفتم: آقای خمینی مرا فرستاده است. این پیرمرد آن قدر داد زد و با مشت به سر و صورتش زد که حالا چه وقتی است؟ او الآن فرزندش مرده است، قلبش پر از خون است.

گفتم: می خواستم سر ظهر بیایم ولی امام فرمودند: همین الآن باید بروی و از طرف من از او احوال پرسی کنی.

پیرمرد گفت: سلام مرا به خدمت او برسان. گفتم: دعا کن خداوند به او طول عمر بدهد.

حال عجیبی داشت. پاکت را جلوی وی گذاشتم، مهر برداشت تا سجده شکر بگذارد، اما نمی توانست سجده کند. مهر را به پیشانیش گذاشت و سجده شکر کرد و همچنان دعا می کرد. برگشتم منزل امام.

وقتی امام مرا دید پرسید: رفتی؟

عرض کردم: آری. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ، فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ.

بر تو باد برای رضای خدا خلقش خیر خواه باشی که هرگز خدا را به عملی بهتر از آن ملاقات نکنی. (۲)

رعایت حقوق دیگران

وقتی حجاج بن یوسف دستور دستگیری کمیل بن زیاد را صادر کرد، کمیل از دستور او آگاه گردید و فرار کرد و خود را از چشم مأموران حجاج مخفی نمود.

حجاج دستور داد حقوق طایفه کمیل را قطع کردند، تا در اثر این فشار خود را در اختیار حجاج گذارد.

کمیل که از دستور قطع حقوق طایفه اش با خبر شد با خود گفت: من پیر شده ام و عمرم رو به پایان است و سزاوار نیست به خاطر خود طایفه ام را از حقوقشان محروم سازم. از مخفی گاه خارج شد و به نزد حجاج رفت.

حجاج گفت: دوست داشتم تو را پیدا می کردم و دستگیر می نمودم.

کمیل گفت: از عمر من چیزی باقی نمانده است. هر چه می خواهی درباره من انجام ده که وعده گاه من و تو نزد خداست و بعد از قتل، حسابی

ص: ۴۸

۱- ۵۶. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲- ۵۷. اصول کافی، باب اهتمام به امور مسلمین.

در کار است. امیرالمؤمنین علیه السلام به من خبر داد: تو قاتل من هستی.

حجاج او را گردن زد و به این ترتیب کمیل به شهادت رسید. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ عَظَّمَ دِينَ اللَّهِ عَظَّمَ حَقَّ إِخْوَانِهِ.

کسی که دین خدا را بزرگ شمارد حق برادران خود را بزرگ می شمارد. (۲)

خلق زیبای ابن مسعود

ابن مسعود در بازار بود و می خواست کالایی را خریداری کند. وقتی کالای مورد نیاز خود را خرید و خواست پول آن را بپردازد، متوجه شد که دزد، پول او را به سرقت برده است.

اطرافیان او دزد را نفرین کردند و گفتند: خداوند! دست دزدی را که پول ابن مسعود را دزدیده است قطع نما!

ابن مسعود گفت: خداوند! اگر از روی نیاز برده است برای او حلال و مبارک بگردان و اگر از روی نیاز نبوده بلکه از روی معصیت چنین کرده است، این دزدی را آخرین گناه او قرار ده. (۳)

امام کاظم علیه السلام فرمود:

الرَّفْقُ نِصْفُ الْعَيْشِ.

مدارا نیمی از زندگی است. (۴)

ص: ۴۹

۱- ۵۸. محجهاالبیضاء، ج ۴، ص ۱۹۸.

۲- ۵۹. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۷.

۳- ۶۰. محجهاالبیضاء، ج ۵، ص ۳۲۲.

۴- ۶۱. همان منبع، ص ۳۲۴.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مردی از انصار شهادت داد، که او از اهل بهشت است. مردم می خواستند بدانند که علت بهشتی بودن او چیست؟ وقتی از احوال و اعمال او جست و جو کردند فهمیدند، عمل زیادی انجام نداده است. مگر این که وقتی از رختخواب خود برمی خیزد ذکر خدا می گوید و شب که می خوابد جز برای نماز صبح بر نمی خیزد. از او سؤال شد تو چه عمل خاصی انجام می دهی که بهشتی شده ای؟

او در جواب گفت: کاری جز آنچه می دانستید انجام نمی دهم، مگر این که نسبت به مسلمانی خیانت نمی کنم و بر کسی که خداوند نعمتی به او داده است حسادت نمی ورزم. (۱)

حضرت زکریا علیه السلام فرمود:

خداوند فرموده است: حسود دشمن نعمت من است و از قضای من در خشم است و از آنچه قسمت بندگانم کرده ام ناراضی است. (۲)

حیا

وقتی زلیخا درها را به روی یوسف بست و با او خلوت کرد، برخاست و چهره بتی را که در منزل داشت پوشانید!

یوسف علیه السلام فرمود: چگونه است که تو از مراقبت یک جسم جامد حیا می کنی، امّا من از مراقبت خداوند جبار حیا نکنم. (۳)

ص: ۵۰

۱- ۶۲. محجّه البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۵.

۲- ۶۳. همان منبع، ص ۳۲۶.

۳- ۶۴. محجّه البیضاء، ج ۸، ص ۱۵۶.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

الْإِيمَانُ عُرْيَانٌ وَ لِبَاسُهُ الْحَيَاءُ.

ایمان عریان است و لباس آن حیاست. (۱)

فقیر شکرگزار

«مسمع بن عبدالملک» گوید: در سرزمین منا در محضر امام صادق علیه السلام بودیم و مقداری انگور در جلوی ما بود و از آن می خوردیم که فقیری آمد و از امام علیه السلام کمک خواست.

حضرت دستور داد خوشه انگوری به او داده شود، وقتی انگور را به او دادند گفت: من به این خوشه انگور نیازی ندارم اگر درهمی (پولی) باشد می گیرم.

امام علیه السلام فرمود: خداوند به تو گشایش دهد.

فقیر رفت و بازگشت و گفت: همان خوشه انگور را بدهید.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به تو گشایش دهد اما چیزی به او نداد.

آن گاه فقیر دیگری آمد، حضرت سه دانه، انگور به او داد. مرد فقیر آن ها را گرفت و گفت: «الحمد لله...» (حمد برای خدا و پروردگار جهانیانی است که به من روزی داد).

امام علیه السلام فرمود: بمان تا به تو کمک کنم، آن گاه دو کف دست خود را پر از انگور کرد و به او داد. فقیر گرفت و گفت: حمد برای خدا و پروردگار جهانیانی است که مرا روزی داد.

ص: ۵۱

امام صادق علیه السلام فرمود: باز هم صبر کن و به غلام خود فرمود: چه مقدار درهم نزد تو هست؟

غلام ملاحظه کرد حدود بیست درهم نزد او بود. حضرت آن ها را گرفت و به فقیر داد.

فقیر درهم ها را گرفت و گفت: «الحمد لله» خداوندا این درهم ها از آن توست که به من رسید، تو یگانه ای و شریک نداری.

امام صادق علیه السلام به فقیر فرمود: همین جا بمان و پیراهن خود را درآورد و به او داد و گفت: بپوش.

فقیر پیراهن را پوشید و گفت: حمد خدایی را که مرا بپوشانید و به امام علیه السلام عرض کرد: خداوند به تو جزای خیر دهد و رفت. امام دیگر چیزی نفرمود. ما گمان کردیم که اگر آن فقیر برای امام دعا نمی کرد و همچنان حمد و سپاس خداوند می گفت امام علیه السلام همواره به او کمک می کرد، زیرا هر بار که حمد خداوند می گفت: امام علیه السلام به او کمک می کرد. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَشَكَرَهَا بِقَلْبِهِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ الْمَزِيدَ فِيهَا قَبْلَ أَنْ يظْهَرَ شُكْرَهَا عَلَى لِسَانِهِ.

خداوند به بنده ای که شکر نعمت را با قلب خود بجا می آورد نعمتی نمی دهد مگر این که مستحق افزایش آن نعمت می گردد قبل از این که شکر قلبی خود را بر زبان آورد. (۲)

ص: ۵۲

۱- ۶۶. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۴۲ - کافی، ج ۴، ص ۴۹.

۲- ۶۷. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۳.

امام صادق علیه السلام به حمام رفت. صاحب حمام به محضر امام رسید و عرض کرد: حمام را برای شما خلوت کنم؟

امام علیه السلام فرمود: نه، من نیازی به قرق کردن حمام ندارم.

الْمُؤْمِنُ أَخْفُ مِنْ ذَلِكَ.

مؤمن سبک بارتر از اینهاست. (۱) (که به خاطر او مردم را از حمام بیرون کنی.)

صله رحم

«سالمه» کنیز امام صادق علیه السلام گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که وفات او فرا رسید، بیهوش شد و به هوش آمد و گفت: به عموزاده اش (حسن بن علی بن علی بن الحسین) هفتاد دینار بدهید و به دیگری هم این مقدار بدهید و به شخص دیگری هم این مقدار بدهید.

عرض کردم: آیا به کسی (عموزاده امام علیه السلام) دستور پرداخت درهم می کنید که با کارد به شما حمله کرد و می خواست شما را بکشد؟

امام علیه السلام فرمود: نمی خواهی من از کسانی باشم که خداوند درباره آن ها فرمود:

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.

و آن ها که روابطی را که خداوند به آن ها دستور داده است برقرار می کنند و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب در قیامت بیمناکند. (۲)

ص: ۵۳

۱- ۶۸. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۴۷.

۲- ۶۹. سوره رعد، آیه ۲۱.

آری ای سالمه! خداوند بهشت را آفرید و آن را پاکیزه و خوشبو نمود و بوی خوش آن از فاصله دو هزار سال استشمام می شود، اما بوی آن را عاق والدین و کسی که قطع رحم کرده است، استشمام نمی کند. (۱)

کارگشائی از مخالف

روزی ابوهریره نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و به او بدگویی کرد و به گونه ای سخنان بیهوده خود را بیان می کرد که امام بشنوند. فردای آن روز هم خدمت امام رسید و حوایج خود را از او درخواست نمود و حضرت همه آن ها را برآورده کرد.

اصحاب امام علیه السلام او را بر این پاسخ مثبت به ابوهریره مورد انتقاد قرار دادند، که چرا به کسی که دیروز شما را این چنین مورد بدگویی قرار داد کمک کردی؟

امام علیه السلام فرمود: من حیا می کنم که جهل او بر علم من و گناه او بر عفو من و درخواست او بر بخشش من غلبه کند. (۲)

صفای باطن

وقتی امام خمینی قدس سره در فرانسه بود، شب ها سخنرانی می کرد. یک عده از دانشجویان فرانسوی هم هر شب در سخنرانی امام حضور پیدا می کردند.

یکی از کسانی که زبان فرانسوی می دانست از آن ها سؤال کرد، شما که هر شب به سخنرانی امام می آید آیا می فهمید چه می گوید؟

ص: ۵۴

۱- ۷۰. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۹۶.

۲- ۷۱. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۴۹.

آن ها اظهار داشتند که ما هیچ متوجه نمی شویم که امام چه می گوید و فارسی هم نمی دانیم.

دوباره از آن ها پرسید: پس برای چه می آید؟

در پاسخ گفتند: ما وقتی اینجا می آییم و امام صحبت می کند یک روحانیتی را در خود احساس می کنیم!^(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

نگاه به چهره علما عبادت است. از امام صادق علیه السلام درباره این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد. حضرت

فرمود: نگاه به چهره عالمی عبادت است که وقتی به او نگاه کنی تو را به یاد آخرت اندازد.^(۲)

شجاعت

فرزند امام خمینی (حاج آقا مصطفی) می گوید: پدرم می گفت: وقتی مأموران شاه مرا از قم به تهران می بردند، در بین راه قم و تهران ماشین از جاده بیرون رفت. من فکر کردم می خواهند قضیه را خاتمه بدهند (شهید کنند) ولی وقتی به قلبم مراجعه کردم دیدم هیچ تغییری نکرده است.

وقتی امام در سال ۴۳ از زندان آزاد شد در سخنرانی خود فرمود: واللّه! به عمرم نترسیدم، آن شبی هم که آن ها مرا می بردند آن ها می ترسیدند

و من آن ها را دلداری می دادم.^(۳)

ص: ۵۵

۱- ۷۲. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۵۳.

۲- ۷۳. تنبیه الخواطر، ص ۶۷.

۳- ۷۴. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۲۰.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ .

هر کس از خداوند عزوجل بترسد خدا هر چیزی را از او می ترساند و کسی که از خدای عزوجل نترسد خداوند او را از هر چیزی می ترساند. (۱)

احترام به حقوق مردم

یکی از یاران امام گوید: روزی امام خمینی در نجف اشرف می خواست برای برگزاری نماز جماعت وارد اتاق بیرونی شود. کفش کن اتاق از کفش های مردمی که برای شرکت در نماز جماعت و در آنجا جمع شده بودند انباشته شده بود، به طوری که جای پا گذاشتن نبود. ما و دیگر روحانیون بدون توجه پا روی کفش های دیگران می گذاشتیم و رد می شدیم و جز این هم چاره ای نداشتیم. امّا وقتی امام به کفش کن رسید توقف کرد و از پا گذاشتن بر روی کفش مردم خودداری نمود و دستور داد کفش ها را از سر راه جمع کنند و راه را باز نمایند. در اینجا بود که خیلی از ما متوجه شدیم که پا گذاشتن بر کفش مردم تصرف در مال دیگران است و خالی از اشکال نیست. (۲)

امام مهدی علیه السلام می فرمایند:

لَا يَحِلُّ لِمَنْ أَحَدٌ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالِ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ.

برای کسی حلال نیست در مال دیگری تصرف کند مگر این که با اجازه او باشد. (۳)

ص: ۵۶

۱- ۷۵. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۸۱، کافی، ج ۲، ص ۶۸.

۲- ۷۶. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳- ۷۷. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۰۹.

تأثیر غیبت

روزی در مجلس عارف گران قدر، مرحوم حاج میرزا جواد ملکی تبریزی قدس سره یکی از حضار غیبتی کرده بود، آن بزرگوار بسیار ناراحت شده بود و خطاب به غیبت کننده فرموده بود: چهل روز مرا به زحمت انداختی. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

السَّامِعُ لِلْغَيْبِ كَالْمُعْتَابِ

شنونده غیبت همانند غیبت کننده است. (۲)

بی‌اعتنایی به ریاست

هنگامی که لحظات پایانی عمر صاحب جواهر فرا رسید دستور داد، مجلسی از علمای طراز اول نجف در حضور او تشکیل شود، تا رئیس حوزه و مرجع تقلید بعد از او معرفی گردد.

همه علما در محضر او جمع شدند. صاحب جواهر که بزرگ ترین عالم دینی زمان بود سؤال کرد، سایر علما کجا هستند.

جواب دادند: کس دیگری نمانده است. دوباره سؤال خود را تکرار کرد و همان جواب را از حاضرین شنید. اینجا بود که فرمود: ملا مرتضی (شیخ انصاری) کجاست؟ او را حاضر کنید.

عده ای به دنبال شیخ رفتند و پس از جست و جو با خبر شدند که به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام یا مسجد سهله رفته است، تا برای شفای صاحب جواهر دعا کند. شیخ انصاری را به مجلس آوردند. او با ورود به مجلس به حضار سلام کرد و با احترامی ویژه به صاحب جواهر درود و تحیت فرستاد

ص: ۵۷

۱- ۷۸. مقدمه لقاءالله، نوشته میرزا جواد ملکی تبریزی

۲- ۷۹. غررالحکم

و او هم سلامش را جواب داد و از دیدن او بسیار خوشحال و مسرور گردید. سپس شیخ انصاری را به خود نزدیک کرد و در نزد خود نشانید و در حالی که در بستر مرگ خوابیده بود دست او را بر سینه خود گذارد و گفت: الآن مرگ برای من گوارا گردید.

آن گاه رو به جمعیت حاضر کرد و گفت: «هذا مَرَجَعُكُمْ مِنْ بَعْدِي» (پس از من این مرجع شما خواهد بود.) و طولی نکشید که روحش به بهشت اعلیٰ پر کشید.

اما شیخ انصاری که از نظر علمی بر همه برتری داشت از قبول مرجعیت و دادن فتوا خودداری کرد و گفت: تقلید اعلم واجب است و چه بسا کسی وجود داشته باشد که از من عالم تر باشد از این رو نامه ای به سعیدالعلما که در مازندران بود نوشت و مرقوم داشت: زمانی که ما در کربلا در کلاس درس شریف العلما بودیم علمیت شما بیشتر از من بود و بنا بر لزوم تقلید اعلم مردم باید از شما تقلید کنند.

نامه به دست سعیدالعلما رسید، آن را خواند و در جواب نوشت: در آن موقع که من به درس و بحث مشغول بودم اعلم بودم، اما در حال حاضر علتی شما را بر من امتیاز بخشیده و آن استمرار درس و اشتغال به مباحث علمی و تدریس و تألیف است، در حالی که من درس و بحث را ترک کرده ام و به حل و فصل امور مردم پرداخته ام. بنابراین واجب است مردم از شما تقلید کنند.

نامه سعیدالعلما به شیخ انصاری رسید. آن را خواند و گریه کرد که مسئولیتی بزرگ به دوش او آمده است و راهی جز پذیرش آن ندارد. به حرم امیرمؤمنان علیه السلام رفت و از او استمداد کرد.

خادم حرم مطهر امیرمؤمنان علیه السلام می گوید: طبق معمول قبل از اذان

صبح به حرم مطهر رفتم تا چراغ‌ها را روشن کنم، که شنیدم صدای ناله سوزناکی از طرف پایین قبر حضرت بلند است. تعجب کردم زیرا در این هنگام کسی به زیارت نمی‌آید. جلو رفتم تا بینم کیست؟ دیدم شیخ انصاری است که چهره اش را بر ضریح مقدس گذارده است و همانند مادری فرزند مرده می‌گوید: ای سرور من! ابالحسن! مولای من! امیرالمؤمنین! این مسؤلیت که بر عهده من آمده است، بسیار بزرگ است و از تو می‌خواهم مرا از لغزش حفظ کنی و گرنه از زیر بار مسؤلیت (مرجعیت و رهبری شیعه) فرار خواهم کرد. (۱)

ای عزیز! بنگر بزرگان دین را که در پاکی و طهارت نفس شهره آفاق بودند، چگونه از جاه و مقامی چون مرجعیت که برترین موقعیت به شمار می‌رفت پرهیز می‌کردند و وقتی وظیفه بر دوش آن‌ها می‌آمد چگونه به ائمه علیهم السلام متوسل می‌شدند. پس بر هر شیعه‌ای است که با هر پست و مقامی چنین برخورد کند و بدون توجه، داوطلب هر منصبی نگردد تا دین و آخرتش سالم بماند، که نفس اماره قوی است و لغزش‌ها بسیار.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

مَنْ تَقَدَّمَ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَرَى أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُسْلِمِينَ.

کسی که خود را بر گروهی از مسلمانان مقدم کند در حالی که می‌بیند کسی بهتر از او (برای انجام مسؤلیت) در بین آنان وجود دارد، به خداوند و پیامبر او و مسلمانان خیانت کرده است. (۲)

ص: ۵۹

۱- ۸۰. مکاسب کلانتر، ج ۱، ص ۱۱۸ تا ۱۲۳.

۲- ۸۱. الغدير، ج ۸، ص ۲۹۱.

تواضع

مقدس اردبیلی، از علمای بزرگی است که از معنویتی خاص برخوردار بود. روزی به یک سفر زیارتی رفته بود. یکی از زائرین امام علیه السلام که او را نمی شناخت به وی دستور داد تا جامه های او را به نهر آب برده و شست و شو دهد.

آن بزرگوار قبول کرد و لباس های وی را به نهر آب برد و پس از شست و شو به نزد او آورد.

مردم که دیدند این مرد به مقدس دستور داده است او را معرفی کردند و آن مرد را سرزنش نمودند و او بسیار شرمنده گردید.

مقدس اردبیلی که شاهد سرزنش های مردم به آن مرد بود فرمود: چرا او را ملامت می کنید؟ کار بدی نشده است، حقوق برادران مؤمن از این بیشتر است. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ.

کسی که برای خداوند تواضع و فروتنی کند خدا منزلت او را بلند می گرداند. (۲)

اوج وفاداری

«عابس» از یاران امام حسین علیه السلام بود، که در کربلا به یاری آن حضرت آمده بود. به خدمت امام علیه السلام رسید و سلام کرد و عرض کرد: یا ابا عبد الله! کسی نزد من بر روی زمین از دور و نزدیک عزیزتر و محبوب تر از تو نیست، اگر می توانستم ظلم و قتل را به چیزی بهتر از خون و جانم از تو دور کنم

ص: ۶۰

۱- ۸۲. منتخب التواریخ، ص ۱۸۲.

۲- ۸۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۰.

می کردم.

سلام بر تو ای اباعبدالله! شهادت ده که من بر هدایت تو و پدرت هستم آن گاه شمشیر کشید و به طرف دشمنان رفت.

«ربیع بن تیم» گوید: وقتی عابس را دیدم او را شناختم و قبل از این هم او را در جنگ ها دیده بودم، او شجاع ترین مردم بود. گفتم: ای مردم! این شیر شیران است کسی برابر او قرار نگیرد.

عباس با صدایی بلند گفت: آیا مردی هست که به جنگ من بیاید؟ کسی جواب او را نداد.

عمر بن سعد گفت: وای بر شما! سنگبارانش کنید. سپس او را هدف سنگ های خود قرار دادند و از هر طرف به او سنگ پرتاب می کردند.

وقتی عابس این کار ناجوانمردانه آن ها را مشاهده کرد، کلاه خود و زره را برداشت و به آن ها حمله کرد.

والله! دیدم که دویست نفر از جلوی او فرار می کردند. در پایان دشمن او را در یک محاصره قرار داد و محاصره را از هر طرف تنگ کردند و او را به شهادت رساندند و سر از بدنش جدا کردند. می دیدم که سر او در دست عده ای بود و هر کسی ادعا می کرد که من او را کشتم، تا این که سر را به نزد عمر سعد آوردند.

عمر گفت: باهم محاصره نکنید او را یک نفر نکشت، همه در کشتن او سهیم هستید. (۱)

ص: ۶۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ يَكُونُ عِزَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِيهِ.

بنده ایمان نمی آورد تا این که من در نزد وی محبوب تر از خود او باشم و عترت من از خانواده او نزدش محبوب تر باشد. (۱)

حق گزایی

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا «شبهت بن ربعی» و «قیس بن اشعث» و «زید بن حرث» را ندا داد و فرمود: شماها به من نامه نوشتید که مرا در جنگ با یزید یاری می کنید؟

آن ها در جواب گفتند: ما از آن نامه ها خبر نداریم.

آن گاه حربن یزید ریاحی که از بزرگان اهل کوفه بود گفت: آری و الله! ما برای تو نامه نوشتیم و تو را به جنگ با یزید فرا خواندیم. خداوند باطل و اهل باطل را نابود گرداند. به خدا سوگند! دنیا را بر آخرت بر نخواهم گزید و وارد لشکر امام حسین علیه السلام شد.

امام علیه السلام به او خوش آمد گفت و فرمود: به خدا سوگند! تو در دنیا و آخرت آزاده هستی.

وقتی حر به شهادت رسید، سید الشهدا علیه السلام بر بالین او قرار گرفت و خاک ها را از چهره وی پاک می کرد و فرمود: تو حر (آزاده) هستی، همان گونه که مادرت تو را حر نامید. (۲)

ص: ۶۲

۱- ۸۵. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۳.

۲- ۸۶. منتخب التواریخ، ص ۲۸۸.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«سابقون» در زیر سایه عرش هستند، خوشا به حال آنها. گفته شد: یا رسول الله! سابقون چه کسانی هستند؟

حضرت فرمود: آن ها که وقتی حق را می شنوند می پذیرند و وقتی از آن سؤال می شود در اختیار دیگران قرارش می دهند و برای مردم حکم می کنند همان گونه که برای خود حکم می کنند. (۱)

وفاداری

بعد از آن که «مسلم بن عوسجه» در کربلا به شهادت رسید «عمرو بن قرطه» بیرون آمد و از امام حسین علیه السلام اجازه میدان گرفت و حضرت به او اجازه داد. آن گاه وارد جنگ شد و چون شیفتگان شهادت جنگید و جمع زیادی را به جهنم فرستاد. او در برابر هر تیر و شمشیری که به طرف امام علیه السلام می آمد می ایستاد و دست و بدنش را سپر او می ساخت و راضی نمی شد که کمترین آسیبی به بدن مقدس آن حضرت وارد شود، تا این که بدن او پر از زخم و جراحت گردید. سپس به امام حسین علیه السلام عرض کرد: یا بن رسول الله آیا از من راضی شدی؟

حضرت فرمود: بله، تو در بهشت جلوی روی من خواهی بود. پس سلام مرا به جدم پیامبر صلی الله علیه و آله برسان و بگو حسین هم از عقب می آید. (۲)

امام علی علیه السلام فرمود:

بِحُسْنِ الْوَفَاءِ يَعْرِفُ الْأَبْرَارَ.

به خوب وفاداری کردن نیکان شناخته می شوند. (۳)

ص: ۶۳

۱- ۸۷. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۹.

۲- ۸۸. منتخب التواریخ، ص ۲۸۹.

۳- ۸۹. غرر الحکم.

وقتی «قیس بن مصهر» به کوفه رسید تا نامه امام حسین علیه السلام را به کوفیان برساند «حصین بن نمیر» خواست او را تفتیش کند. جناب قیس نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و جوید.

حصین بن نمیر او را به نزد عبیدالله بن زیاد برد، وقتی نزد آن ملعون رسید پرسید، تو کیستی؟

فرمود: من از شیعیان امیرالمؤمنین و پسرش حسین بن علی هستم.

ابن زیاد گفت: چرا کاغذ را جویدی؟

در جواب گفت: به خاطر آن که تو نفهمی که در آنچه نوشته شده است

ابن زیاد: از چه کسی و برای چه کسی نوشته شده بود؟

قیس: از سوی حسین بن علی علیهما السلام به سوی اهل کوفه نوشته شده بود که اسامی آن ها را نمی دانم.

ابن زیاد خشمگین شد و گفت: واللّه! از تو دست بر نخواهم داشت تا مرا به اسامی آن ها آگاه سازی و یا بر روی منبر روی و حسین بن علی و پدرش را مورد لعنت قرار دهی و گرنه تو را پاره پاره می کنم.

قیس به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی بر پیامبر و اظهار ارادت و محبت به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهما السلام، عبیدالله بن زیاد و پدر و مادرش و طغیانگران بنی امیه را مورد لعنت قرار داد، آن گاه فرمود: ای مردم! من فرستاده حسین بن علی به سوی شما هستم که در فلان مکان هست، او را اجابت کنید.

در این هنگام ابن زیاد امر کرد او را از منبر پایین آوردند و از بالای قصر با دست بسته به زیر انداختند که استخوان های بدنش در هم شکست و تا

رمقی در بدن داشت سر از بدنش جدا کردند. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَيْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

کسی که خداوند محبت ائمه از اهل بیت مرا روزی او گردانیده است به خیر دنیا و آخرت دست یافته است. (۲)

ادای دین

محمد بن ابی عمیر از شیعیان پاکی است، که اموالش از دست رفت و فقیر شد. او از مردی ده هزار درهم طلبکار بود که توانایی پرداخت آن را نداشت تا این که منزل خود را فروخت و پول آن را نزد محمد بن ابی عمیر آورد.

محمد پرسید: این پول برای چیست؟

او در جواب گفت: طلبی است که از من داری.

محمد گفت: ارث به تو رسیده است؟

گفت: نه، ملکی فروخته ای؟ نه، پس این پول را از کجا به دست آوردی؟

مرد بدهکار گفت: منزل خود را فروختم تا این که دینم را ادا کنم. محمد گفت: امام صادق علیه السلام فرمود:

مرد به خاطر قرضی که دارد از منزلش بیرون نمی رود. (خانه اش را نمی فروشد)

ص: ۶۵

۱- ۹۰. منتخب التواریخ، ص ۲۹۵.

۲- ۹۱. مشکوهایانوار، ص ۸۱.

آن گاه گفت: پول خود را بردار، واللّٰه! من در حال حاضر نیازمند یک درهم هستم اما این پول را هرگز نخواهم گرفت. (۱)

سخاوت

همسر حاتم طایی که «ماویه» نام داشت می گوید: سالی قحطی پیش آمد، شبی بسیار گرسنه بودیم، من و حاتم، فرزندانمان «عدی» و «سفانه» را سرگرم کردیم تا با گرسنگی خوابیدند. آن گاه حاتم با صحبت های خود مرا سرگرم کرد تا من نیز بخوابم، من هم خود را به خواب زدم و حاتم گمان کرد خواب رفته ام، چند مرتبه مرا صدا زد و گفت: خواب رفته ای؟ اما جواب او را ندادم.

در این هنگام زنی آمد و به حاتم گفت: من از نزد فرزندان گرسنه ام می آیم که مثل گرگ گرسنه ناله می زدند.

حاتم گفت: فرزندان گرسنه ات را نزد من بیاور! واللّٰه! آن ها را سیر خواهم کرد. من سریعاً بلند شدم و به حاتم گفتم: به چه چیزی آن ها را سیر می کنی؟ فرزندان تو با گرسنگی خوابیدند.

حاتم گفت: واللّٰه! بچه های تو و او را سیر خواهم کرد.

وقتی آن زن فرزندان گرسنه اش را آورد، حاتم بلند شد و اسب خود را ذبح کرد و گوشت آن را خورد کرد و بر روی آتش گرفت و گفت: من می پزم و تو خود بخور و به فرزندان بخوران و به من هم گفت: فرزندان را بیدار کن. من هم عدی و سفانه را بیدار کردم و از گوشت پخته به آن ها دادم.

ص: ۶۶

آن گاه حاتم گفت: این پستی است که شما بخورید و اهل محل گرسنه بمانند. به درب خانه تک تک آن ها رفت و دعوت کرد، آن ها نیز جمع شدند و از گوشت پخته اسب تناول کردند. اما خود به کناری رفت و نشست تا همه آمدند و از گوشت اسب خوردند تا به پایان رسید و خود که صاحب اسب بود ذره ای نجشید. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عدی پسر حاتم فرمود:

دُفِعَ عَنْ أَيْبِكَ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ، لِسَخَاءِ نَفْسِهِ.

عذاب شدید از پدرت دور شد به خاطر سخاوتی که داشت. (۲)

محاسبه نفس

شیخ جعفر کاشف الغطا از علمای بزرگ است. شب ها محاسبه نفس می کرد و خطاب به خود می گفت: در کودکی جعفر کوچولو نامیده می شدی، آن گاه جعفر شدی و سپس به تو شیخ جعفر گفتند و بعد از آن شیخ جعفر بزرگ اطلاق گشته ای پس تا به کی گناه می کنی و شکرگزار این نعمت نمی باشی. (۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَنْ حَاسَبَ رَيْحَ وَ مَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ.

کسی که به حساب خود پردازد سود می برد و هر کس از آن غفلت کند زیان می کند. (۴)

ص: ۶۷

۱- ۹۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲- ۹۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۴.

۳- ۹۵. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۱.

۴- ۹۶. بحار، ج ۷۸، ص ۳۵۳.

در یکی از شب‌ها که همه به خواب رفته بودند طلبه‌ای درب منزل عالم بزرگ زمان، مرحوم آخوند خراسانی را چندین بار می‌کوبید. همسر این طلبه در آستانه وضع حمل قرار گرفته و از آنجایی که او در نجف تنها بوده و منزل «ماما» را هم نمی‌دانسته است به منزل آخوند خراسانی آمده است تا از او کمک بگیرد.

طولی نکشید که کسی درب را باز کرد. وقتی درب باز شد طلبه، آخوند خراسانی را مشاهده کرد، که شالی سفید بر سر بسته و قلمی بالای گوش راست خود قرار داده است. او از فرط شرمندگی و حیرت سلام کردن را هم فراموش کرد.

آخوند فرمود: سلام علیکم! چه فرمایشی دارید؟ چه کمکی می‌توانم بکنم؟

طلبه جوان بعد از معذرت خواهی از مزاحمت خود، جریان کار خویش را شرح داد و با کمال فروتنی خواهش کرد که مستخدم منزلش را به همراه او به خانه ماما بفرستد.

مرحوم آخوند فرمود: وقت کار مستخدم به پایان رسیده است او تا ساعت معینی از شب باید کار کند و الآن وقت استراحت اوست. یک دقیقه تأمل کنید من خودم می‌آیم. اندکی بعد در حالی که عبائی به دوش انداخته و فانوسی به دست گرفته بود از منزل بیرون آمد و همراه آن طلبه راهی طولانی را طی کرد و از چندین کوچه و پس کوچه گذشت تا به منزل ماما رسید. درب زد. ماما درب را باز کرد. جناب آخوند درباره وضع حمل همسر طلبه جوان با او صحبت کرد و سپس به عنوان راهنما در حالی که

فانوس را در دست داشت از جلو حرکت کرد و ماما را به منزل او رسانید و آن گاه خود به منزلش بازگشت و اندکی بعد مقداری پول و شکر و قند و پارچه برای آن طلبه فرستاد. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنْفَعُهُمْ بِعِبَادِهِ.

محبوب ترین بندگان خدا نزد خداوند سودمندترین آن ها برای بندگان اوست. (۲)

حق پذیری

مولی محمّد هرنندی شاگرد شیخ انصاری بوده که در شهر خود به مرجعیت رسید. بعد از سال ۱۳۰۰ ه. ق برای زیارت به عتبات رفت و در ضمن با میرزای شیرازی بر سر مسأله ای مباحثه کرد و پس از اتمام مباحثه به کاظمیه رفت.

بعد از رفتن او میرزای شیرازی متوجه شد، که حق با مولی محمّد هرنندی بوده است. دستور داد نامه ای بنویسند و آن را با قاصدی سواره به همراهی شیخ اسماعیل ترشیزی به سوی وی بفرستند و بگویند که حق با او بوده است.

قاصد در کاظمیه به او رسید و نامه را به او تسلیم کرد. (۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِقْبَلِ الْحَقَّ مِمَّنْ آتَاكَ بِهِ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا وَإِنْ كَانَ بَغِيضًا.

ص: ۶۹

۱- ۹۷. مرگی در نور، ص ۳۸۰.

۲- ۹۸. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۲.

۳- ۹۹. میرزای شیرازی، ص ۱۴۵.

حق را از هر کوچک و بزرگی که به تو حق می گوید بپذیر اگر چه او دشمن تو باشد. (۱)

تواضع علمی

روزی آخوند خراسانی در مجلس درس استاد خود میرزای شیرازی در سامرا شرکت کرد، تا از درس او بهره مند گردد. استاد یک فرع فقهی را مطرح کرد و درباره آن دلایلی را ذکر کرد که آخوند خراسانی بر نظر استاد اشکال کرد و نظر دیگری را از سوی خود بیان نمود. استاد دلایل شاگرد را رد کرد و برای اثبات نظر خود دلایل دیگری ذکر کرد و دو سه بار این مباحثه بین استاد و شاگرد تکرار شد.

طلاب ساکت نشسته بودند و با دقت به مباحثه آن دو نفر گوش فرا می دادند. وقتی بحث بالا گرفت، آخوند محمّد کاظم خراسانی به احترام استاد نظر او را قبول کرد و ساکت شد. آن روز درس تمام شد. روز بعد که میرزا بر منبر نشست، قبل از شروع درس رو به طلاب و فضیلائی درس خود کرد و گفت: درباره مسأله دیروز حق با جناب آخوند بوده و نظر ایشان درست است. (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَالَهُ وَ عَلَيْهِ.

با تقواترین انسان ها کسی است که حق بگوید چه بر نفع او باشد یا ضرر او. (۳)

ص: ۷۰

۱- ۱۰۰. کنز العمال، خ ۴۳۱۵۲.

۲- ۱۰۱. مرگی در نور، ص ۷۱.

۳- ۱۰۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۸.

عزّت نفس

شیخ منصور انصاری برادر شیخ انصاری قدس سره است. شیخ منصور در زمان مرجعیت برادرش به قصد زیارت امام رضا علیه السلام عازم مشهد مقدس گردید. هنگام حرکت، شیخ انصاری به او فرمود:

در این سفر خواه ناخواه بین تو و شاه و امرای دولت ایران ملاقاتی روی خواهد داد، ولی مواظب باش عزّت نفس را از دست ندهی و از آن ها پول قبول کنی و بدین وسیله خود را بنده آنان سازی و الا اگر چیزی از ایشان پذیرفتی، دیگر پیش من نیا و در بازگشت از مشهد در دزفول بمان(۱).

لقمان به فرزندش فرمود:

إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَجْمَعَ عِزَّ الدُّنْيَا فَاقْطَعْ طَمَعَكَ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ.

اگر می خواهی به عزّت دنیا دست یابی، طمع خود را از آنچه در دست دیگران است قطع نما.(۲)

بهداشت روح

یکی از بازرگانان ثروتمند، آیهالله سید محمدباقر درچه ای را با چند تن از علما و طلاب دعوت کرد، سفره ای گسترده و آن را به انواع غذاهای لذیذ و متنوع آراست.

آیهالله درچه ای به عادت همیشگی مقدار کمی غذا تناول کرد. پس از آن

ص: ۷۱

۱- ۱۰۳. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

۲- ۱۰۴. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۲۰.

که دست و دهان را شستند، میزبان قباله ای را که مشتمل بر مسئله ای بود که به فتوای سید حرام بود آورد، تا او امضا کند. این مرد روحانی فهمید که میهمانی مقدمه ای برای امضای این سند بوده و شبهه رشوه داشته است، رنگش تغییر کرد و تنش به لرزه افتاد و فرمود: من به تو چه بدی کرده بودم، که این زقوم را به حلق من کردی؟ چرا این نوشته را پیش از غذا نیاوردی؟ تا دست به آن نزنم. پس آشفته حال برخاست و دوان دوان به مدرسه آمد و کنار باغچه مدرسه مقابل حجره اش نشست و با انگشت به حلق فرو کرد و همه را برگرداند و پس از آن نفس راحتی کشید. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهِهِ.

با ورع ترین مردم کسی است که در نزد کار شبهه ناک توقف کند. (۲) (خود را به انجام آن آلوده نسازد)

بلند نظری

میرزا حسن نوری که سالیانی در خدمت آیهالله بروجردی بوده است، می گوید: یک وقتی قرار بود در شهر هامبورک آلمان، مرکزی برای نشر تعالیم اسلامی ساخته شود. آقای را فرستادند که در آنجا زمینی تهیه کند، این فرد به هامبورک رفته و زمینی را خریداری کرده بود. عده ای به آیهالله بروجردی اطلاع داده بودند که این زمین خریداری شده در

ص: ۷۲

۱- ۱۰۵. همایی نامه، ص ۱۷ و ۱۸.

۲- ۱۰۶. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۹۲.

موقعیت خوبی قرار ندارد و در پایین شهر هامبورک است.

وقتی مأمور خرید زمین برگشت و گزارشی از عملکرد خود ارائه داد، آیه‌الله بروجردی به ایشان فرمودند: شنیده‌ام زمین خریداری شده در موقعیت مناسبی قرار ندارد و این برای جامعه‌ای که ارزش را در زیبایی‌های ظاهری می‌بیند صلاح نیست، که ما در چشم آنان حقیر جلوه کنیم. مذاهب دیگری در آنجا وجود دارند که مراکز مذهبی آن‌ها از ساختمان‌های مجلل و زیبا برخوردار است و از ماشین‌های خوب استفاده می‌کنند، از این رو برای ما صلاح نیست که پائین‌تر از آن‌ها جلوه کنیم.

آن شخص گفت: آقا! یعنی می‌فرمایید در بالای شهر هامبورک و در کنار دریا زمین تهیه کنیم؟ آنجا بسیار گران است.

ایشان فرمودند: بله، در جای مناسب تهیه کنید، من هزینه‌اش را تأمین می‌کنم، شما تصور می‌کنید برای من زمین می‌خرید؟ خیر، این مکان به نام امام زمان علیه السلام است و باید در جای آبرومندی باشد که باعث تحقیر مسلمانان نگردد. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خَيْرُ الْهَمَمِ اَعْلَاهَا.

بهترین همت‌ها بالاترین آنهاست. (۲)

ص: ۷۳

۱- ۱۰۷. مجله حوزه، شماره ۴۳، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

۲- ۱۰۸. غررالحکم

آزادگی

عثمان کیسه پولی را به یکی از غلامانش داد تا به ابوذر دهد و گفت: اگر ابوذر این هدیه را بپذیرد تو را آزاد خواهم کرد.

بنده عثمان کیسه پول را نزد ابوذر آورد، امّا هر چه اصرار کرد او نپذیرفت. عرض کرد: ای ابوذر! اگر این کیسه پول را بپذیری من از بندگی آزاد خواهم شد.

ابوذر گفت: بله تو آزاد می شوی امّا من بنده می شوم. (۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

كَمْ مِنْ اِنْسَانٍ اِسْتَعْبَدَهُ اِحْسَانًا.

چه انسان هایی که احسان آن ها را به بندگی کشیده است. (۲)

احترام به بزرگترها

بحث علمی مشترکی بین آیهاللّه صدر و آیهاللّه زنجانی بوده است که امام خمینی نیز در آن شرکت می جوید. در بین رد و بدل سخنان علمی مباحثه بین امام و آیهاللّه زنجانی به تندی می گراید.

امام خمینی می فرماید: من به خاطر سن زیاد و عظمت مرحوم زنجانی دست او را بوسیدم. (۳)

ص: ۷۴

۱- ۱۰۹. کشکولی شیخ بهایی، ج ۱، ص ۳۱۰.

۲- ۱۱۰. غررالاحکم

۳- ۱۱۱. اقتباس از مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۱۱۴.

امام صادق علیه السلام فرمود:

عَظُّوا كِبَارَكُمْ و صَلُّوا اَزْ حَامِكُمْ.

سالمندان خود را بزرگ شمارید و با اقوام خود صله ارحام نمائید. (۱)

مناعت طبع

در یکی از عیدهای نوروز خانواده رضا شاه با وضع بی حجابی بالای بام صحن حرم حضرت معصومه علیها السلام ظاهر شده بودند. آقا سید باقر ناظم که از یاران شیخ محمدتقی بافقی بود، بالای بام رفته تا آنان را که با وضع مفتضحی بودند پایین بیاورد.

عیال رضاخان فوراً با او تماس تلفنی می گیرند و می گویند: چرا نشسته ای؟ در حالی که به حریم تو توهین شده است.

رضاخان با چند دستگاہ توپ وارد قم می شود، به این خیال که صحنه خونین مسجد گوهرشاد مشهد را تکرار کند. به صحن حضرت معصومه علیها السلام می آید و با چکمه وارد حرم می شود و لگدی به ضریح می زند و با صدای بلندی می گوید: شیخ محمدتقی کجاست؟

عمال او می روند و جناب شیخ را می آورند. رضاخان آن قدر با لگد به کمر مرحوم بافقی می کوبد که او تا آخر عمر گرفتار بیماری شده بود.

مرحوم بافقی را به حالت تبعید در حرم حضرت عبدالعظیم نگاه می دارند. گروه هایی از مردم تهران به عیادت ایشان می روند و او در همان حال به امر به معروف و نهی از منکر خود ادامه می دهد. گویا بعضی از

ص: ۷۵

سران دولت خدمت ایشان می روند و می گویند شما دست از این حرف ها بردارید تا ما برای شما تقاضای آزادی کنیم.

مرحوم بافقی در پاسخ می گوید: شما و رضاخان هیچ هستید و من از هیچ چه توقعی داشته باشم. من نوکر امام زمان علیه السلام هستم، هر کاری می خواهید بکنید. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَنْ اسْتَغْنَى عَنِ النَّاسِ أَغْنَاهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ.

کسی که از مردم بی نیازی جوید خداوند او را غنی می گرداند. (۲)

اقتدار روحی

آیه الله حاج شیخ محمدرضا طیبی گوید: مرحوم مدرس در مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) در شبستان زیر ساعت تدریس می فرمودند. من هم گاهی موفق می شدم و از قم به درس ایشان می رفتم. روزی در جلسه درس نامه ای خدمت ایشان آوردند. او نامه را که ملاحظه فرمود آن را پرت کرد و گفت: اعتنا نکنید.

(ظاهراً نامه از طرف رضاخان یا دستگاه حکومت او بود) و بعد با یک دنیا تأسف فرمود: چه کار کنم، اگر پنج نفر مثل خودم می داشتم، با این کفش دهانش را خرد می کردم. (۳)

ص: ۷۶

۱- ۱۱۳. مجله حوزه، شماره ۳۴، ص ۶۴ و ۶۵.

۲- ۱۱۴. غررالحکم

۳- ۱۱۵. مجله حوزه، شماره ۳۴، ص ۶۸ و ۶۹.

السَّخَاءُ وَالشُّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِيفَةٌ يَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِيمَنْ أَحَبَّهُ وَامْتَحَنَهُ.

سخاوت و شجاعت دو غریزه گران قدری هستند که، خداوند آن ها را در کسی قرار می دهد که او را دوست دارد و امتحان کرده است. (۱)

تقوای مالی

شیخ انصاری برادری به نام شیخ منصور داشت، که از اهل علم و فضیلت بوده و در فقر و تنگدستی به سر می برده است.

روزی مادرش به حال او رقت کرد و فرزند بزرگترش شیخ انصاری را که در آن زمان از ریاست و مرجعیت برخوردار بود، از وضع او آگاه ساخت و درخواست کرد، تا مقرری بیشتری از آنچه به دیگران می دهد به او بدهد و خطاب به او گفت: برادر تو عیالوار و از وضع ضعیفی برخوردار است و مقرری که به او داده می شود برای مخارج روزانه او کافی نیست. تو هم که حال او را می بینی و اموال و وجوهات شرعی را هم که در اختیار داری و می توانی بیش از آنچه به دیگران می دهی به او عطا کنی.

شیخ انصاری به سخنان مادر گوش داد، آن گاه کلیدهای اتاقی که اموال در آن ها بود، به او داد و با لحنی مؤدبانه گفت: مادر بیا این کلیدها را بگیر، درب را باز کن و هر مقدار پول برای منصور می خواهی بردار، به شرط آن که مسؤولیت آن به عهده من نباشد، بلکه خود پاسخگوی آن باشی.

مادر! این اموالی را که می بینی نزد من جمع شده است، حقوق فقرا

ص: ۷۷

و نیازمندان است که به طور مساوی بین آن ها تقسیم می شود. همه آن ها مثل دندان‌ها شانه برابرند و تفاوتی بین آن ها نخواهد بود.

مادر! اگر فردای قیامت جوابی برای زیادت‌تر گرفتن فرزندان داری، هر چه می خواهی بکن، که بعداً حسابی دقیق در کار است، چه خواهی کرد؟

مادر شیخ از این سخنان لرزه به اندامش افتاد و فهمید که روزی سخت و حسابی دقیق در پیش دارد. پس کلیدها را به شیخ بازگرداند و به درگاه خدا توبه کرد و تنگدستی فرزندش منصور را به فراموشی سپرد. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَلَا تُقِيَاءُ الْأَبْرَارِ

سروران اهل بهشت نیکوکاران با تقوا هستند. (۲)

توبه واقعی

علی بن حمزه گوید: دوستی داشتم که در دیوان بنی امیه شغل نویسندگی داشت. از من درخواست کرد که از امام صادق علیه السلام برای او اجازه ملاقات بگیرم و امام علیه السلام اجازه فرمود.

وقتی بر امام علیه السلام وارد شد، سلام کرد و نشست. سپس عرض کرد، فدایت شوم، من در دیوان بنی امیه بودم و از دنیای آن ها مال فراوانی به دست آوردم و در تحصیل این اموال از مسائل دینی چشم پوشی نمودم.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر بنی امیه کسی را نمی یافتند که برای آن ها بنویسد و مالیات جمع آوری کند و برای آن ها بچنگد و در جماعت آن ها حضور یابد حق ما را غصب نمی کردند. اگر مردم آن ها را ترک می گفتند

ص: ۷۸

۱- ۱۱۷. مکاسب به تصحیح و تعلیق محمد کلانتر، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶.

۲- ۱۱۸. غررالحکم

و به اموال آن‌ها توجهی نمی‌کردند، بیش از آنچه در دست داشتند نمی‌یافتند.

جوان عرض کرد: فدایت شوم! آیا راه نجاتی هست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر بگویم عمل می‌کنی؟

پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: تمام اموالی را که در دیوان آن‌ها به دست آوردی رد کن، اگر کسی را می‌شناسی به او رد نما و اگر نمی‌شناسی از طرف او صدقه بده و من هم قول می‌دهم که بهشت را از خدا برای تو تضمین نمایم.

جوان مدتی سر به زیر انداخت و ساکت ماند. سپس گفت: فدایت شوم انجام می‌دهم. او با ما به کوفه برگشت و هر چه داشت حتی لباسی که پوشیده بود را رد کرد و ما برای او لباس خریدیم. چند ماهی نگذشت که بیمار شد و ما او را عیادت می‌کردیم.

روزی بر او وارد شدم چشم‌هایش را باز کرد و گفت: ای علی بن حمزه! امام صادق علیه السلام به قولش وفا کرد و از دنیا رفت و او را به خاک سپردیم.

پس از آن بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. وقتی مرا دید فرمود: ای علی بن حمزه! و الله برای دوست تو به قول خود وفا کردیم.

عرض کردم: فدایت شوم راست می‌گویی. والله! به هنگام مرگش به من خبر داد. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ.

چیزی نزد خداوند محبوب‌تر از مرد یا زن توبه‌کننده نیست. (۲)

ص: ۷۹

۱- ۱۱۹. وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۵.

۲- ۱۲۰. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱.

ابورافع گوید: من در زمان امام علی علیه السلام نویسنده و کلیددار بیت المال بودم. در جنگ جمل غنایمی به بیت المال منتقل گردید، که در بین آن ها یک گردنبند مروارید بود. دختر امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را نزد من فرستاد و گفت: شنیده ام یک گردنبند مروارید در بیت المال است و در اختیار تو می باشد. دوست دارم آن را به من عاریه دهی تا در روز عید قربان خود را به آن زینت دهم. من هم گردنبند را برای او فرستادم و گفتم: ای دختر امیرالمؤمنین این گردنبند به عنوان عاریه نزد تو باشد و اگر خسارتی دید ضامن آن خواهی بود.

او هم قبول کرد که تا سه روز گردنبند را به رسم عاریه نزد خود داشته باشد و سپس به بیت المال برگرداند.

در این اثنا امام علی علیه السلام گردنبند را در گردن دخترش مشاهده کرد و فهمید که از بیت المال است.

پرسید: این گردنبند را چگونه به دست آوردی؟

عرض کرد: از ابورافع عاریه گرفتم تا پس از سه روز استفاده آن را به بیت المال بازگردانم.

امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال من فرستاد. خدمت او رسیدم، آن گاه حضرت فرمود: ابورافع آیا به مسلمین خیانت می کنی؟

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! او دختر شماس است و از من درخواست کرد که گردنبند را به او عاریه دهم تا به مدت سه روز خود را به آن زینت دهد، من هم قبول کردم که به مدت سه روز آن را در اختیار او گذارم و اگر خسارتی به آن وارد شد خود ضامن آن باشد و من هم ضامنم که آن را به طور سالم به جای خود بازگردانم.

آن گاه حضرت فرمود: آن را همین امروز به بیت المال برگردان و دیگر چنین کاری را تکرار نکن که به مجازات سخت من خواهی رسید.

آن گاه فرمود: اگر نه این بود که گردنبند را به رسم عاریت گرفته بود، اولین زن هاشمی بود که دست او را به عنوان سرقت قطع می کردم.

سخن امام علیه السلام به گوش دخترش رسید. خدمت پدر رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من دختر و پاره تن تو می باشم، چه کسی سزاوارتر از من به استفاده از گردنبند می باشد!

امام علیه السلام به او فرمود: ای دختر علی بن ابی طالب از حق دور نشو آیا همه زنان مهاجرین در این عید به مثل چنین گردنبندی زینت می کنند؟ سپس گردنبند را از او گرفت و به بیت المال بازگرداند. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ.

ایمان ندارد کسی که امانت دار نیست. (۲)

صلح طلبی

ابوحنیفه سائق الحاج گوید: من و دامادم بر سر میراثی مشاجره می کردیم، که مفضل بر ما گذشت چون متوجه نزاع ما شد، مدتی توقف کرد و به مشاجره ما نگاه می کرد. سپس گفت: به منزل من بیاید و ما را با چهار صد درهم با یکدیگر صلح داد و آن پول را از نزد خود به ما پرداخت و اختلاف را از میان برداشت. آن گاه گفت: این پولی که من به شما دادم از خودم نبود، بلکه امام صادق علیه السلام به من دستور داده است که هر گاه دو نفر از اصحاب ما در چیزی نزاع کردند آن ها را با یکدیگر صلح دهم و از مال او در این راه صرف کنم. پس این پول از امام صادق علیه السلام بود. (۳)

امام علی علیه السلام فرمود:

مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي صَلَاحِ الْجُمُحُورِ.

از کمال سعادت انسان تلاش در اصلاح بین مردم است. (۴)

میهمانی مشروط

مردی که دوست داشت امیرالمؤمنین علیه السلام را به منزلش میهمان کند، از آن حضرت دعوت به عمل آورد تا امام علیه السلام به منزل او رود و از غذای وی تناول نماید.

امام علیه السلام فرمود: میهمانی تو را به سه شرط می پذیرم.

مرد دعوت کننده عرض کرد: آن سه شرط کدام است؟

امام علیه السلام فرمود:

۱ - از بیرون منزل چیزی برای من نیاوری (هر چه در منزل هست همان را حاضر کنی)

۲ - آنچه در منزل هست برای من بیاوری (خوراک معمول خود را بیاوری)

ص: ۸۰

۱- ۱۲۱. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۳۷ و ۳۳۸.

۲- ۱۲۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶.

۳- ۱۲۳. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۷ و ۵۸.

۴- ۱۲۴. غرر الحکم

۳ - خانواده ات را به سختی نیندازی.

آن مرد شرایط حضرت را پذیرفت و امام علیه السلام هم به دعوت او پاسخ مثبت داد. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا يَتَكَلَّفَنَّ أَحَدٌ لِّضَيْفِهِ مَا لَا يَقْدِرُ.

کسی بیش از حد توان، خود را برای مهمان به تکلف و زحمت نیندازد. (۲)

حلم و بخشش

شخصی از اقوام امام سجاد علیه السلام نزد آن حضرت آمد و به او ناسزا گفت. اما امام علیه السلام جواب او را نداد تا آن مرد جسور از او جدا شد و رفت.

آن گاه امام علیه السلام به همراهان خود فرمود: شما شنیدید که این مرد با من چه گفت، من دوست دارم که شما با من بیایید تا جواب سخنان او را از من بشنوید.

آن ها گفتند ما می آییم و دوست داشتند امام جواب او را بدهد.

اصحاب با امام علیه السلام حرکت کردند در بین راه شنیدند که آن حضرت این آیه را می خواند:

وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

از صفات پرهیزکاران این است که خشم خود را فرو می برند و مردم را می بخشند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. (۳)

با قرائت این آیه فهمیدیم که به او چیزی نخواهد گفت.

ص: ۸۱

۱- ۱۲۵. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۱.

۲- ۱۲۶. کنز العمال، خ ۲۵۸۷۶.

۳- ۱۲۷. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

پس امام علیه السلام جلو رفت تا به منزل آن مرد جسور رسید و با صوت بلند او را صدا زد و به یاران خود گفت: بگوئید علی بن الحسین است.

چیزی نگذشت که با حالت دشمنی پشت درب آمد و شکی نداشت که امام علیه السلام برای انتقام گیری به سراغ او آمده است.

حضرت به او فرمود: ای برادر من! تو پیش از این نزد من آمدی و آن حرف های ناسزا را به من زدی. اگر آنچه گفتم در من وجود دارد از خداوند طلب مغفرت می کنم و اگر آنچه را گفتم در من نیست و نسبت ناروا دادی خداوند تو را ببخشد.

در اینجا بود که آن مرد جسور بین دو چشم امام علیه السلام را بوسید و گفت: آنچه را که گفتم در تو نیست بلکه خود به این گفته ها سزاوارترم. (۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

الْعَفْوُ أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ.

بخشش دیگران بهترین نیکوکاری است. (۲)

پشیمانی از گناه

روزی امام کاظم علیه السلام از کوچه های بغداد عبور می کرد، که گذر او به خانه «بُشْر» افتاد. وقتی از جلوی منزل او می گذشت، صدای رقص و ساز و آواز حرام از منزل او بلند بود. در همان حال کنیزی که خاکروبه در دست داشت از منزل بشر بیرون آمد تا آن ها را بیرون بریزد.

امام کاظم علیه السلام به آن کنیز فرمود: صاحب این خانه آزاد است یا بنده می باشد؟

ص: ۸۲

۱- ۱۲۸. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۴ و ۵۵.

۲- ۱۲۹. غرر الحکم

کنیز گفت: آزاد است.

امام علیه السلام فرمود: راست گفתי اگر بنده بود از مولای خود می ترسید.

وقتی کنیز به داخل خانه برگشت، آقای او «بشر» بر سر سفره شراب نشسته بود، پرسید چرا دیر آمدی؟

کنیز در پاسخ، گفتگوی خود را با امام کاظم علیه السلام برای او نقل کرد.

بشر با پای برهنه بیرون دوید و به خدمت امام علیه السلام رسید و عذرخواهی و گریه کرد و اظهار شرمندگی نمود و به دست آن حضرت توبه کرد. (۱) و دیگر به گناه نزدیک نشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کسی که توبه کند خداوند او را می بخشاید و به اعضا و جوارح او امر می شود که گنااهش را بپوشانند و به قطعه هایی از زمین که در آن ها گناه کرده است امر می شود که گناه او را کتمان کنند و فرشتگان نویسنده اعمال گناه او را فراموش کنند. (۲)

روحیه مردمی

امام کاظم علیه السلام به مردی روستایی و سیاه چهره گذر کرده به او سلام کرد و مدتی گفت و گو نمود. آن گاه به وی گفت اگر حاجتی برای تو پیش آمد، من آن را برآورده می کنم.

اصحاب گفتند یا بن رسول الله! آیا نزد چنین کسی می نشینی و از نیازهای او سؤال می کنی در حالی که او به تو نیازمندتر است؟

ص: ۸۳

۱- ۱۳۰. منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۹۵، چاپ انتشارات پیام آزادی.

۲- ۱۳۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۸.

امام علیه السلام در جواب فرمود: او یکی از بنده های خداست و به حکم قرآن برادر ماست، که در شهرهای خداوند زندگی می کند و ما با او از یک پدر یعنی آدم هستیم و یک دین داریم که اسلام است و شاید روزگار ما را نیازمند او سازد و پس از این که بر او ببالیم، ما را در برابر خود متواضع بیند (۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أَقْرَبُكُمْ مِنِّي غَدًا فِي الْمَوْقِفِ... أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَأَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ.

نزدیک ترین شما به من در فردای قیامت... خوش اخلاق ترین و نزدیک ترین شما به مردم می باشد. (۲)

نرس از آخرت

امام علی علیه السلام می گوید: برادرم عقیل را دیدم که به شدت فقیر شده بود و از من درخواست کرد که یک من از گندم های شما را به او بدهم.

کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگ آن ها در اثر فقر دگرگون شده بود، گویا صورتشان بانیل رنگ شده بود.

عقیل باز هم اصرار کرد و خواسته خود را چندین بار تکرار نمود. من هم به او گوش فرا دادم، گمان کرد که من دینم را به او می فروشم و به دنبال خواسته او می روم و از راه و رسم خود فاصله می گیرم. آهنی را در آتش گرم کردم و آن را به بدنش نزدیک کردم تا از آن عبرت گیرد که ناله ای چون ناله بیمارانی که از شدت درد می نالند سر داد

ص: ۸۴

۱- ۱۳۲. تحف العقول، بخش مربوط به امام کاظم علیه السلام

۲- ۱۳۳. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۰.

و نزدیک بود، که از حرارت آن بسوزد.

به او گفتم: ای عقیل! زنان سوگمند در عزای تو بگریند از آهن تفتیده ای که انسان گرم کرده است ناله می کنی! اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار از روی غضبش آن را برافروخته است؟ تو از این آزار ناله می کنی اما من از آتش سوزان الهی ناله نزنم. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الْخَشْيَةُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ شِمَّةُ الْمُتَّقِينَ.

ترس از عذاب خداوند شیوه پرهیزکاران است. (۲)

پرهیز از رشوه

امام علی علیه السلام می گوید: کسی نیمه شب ظرفی سرپوشیده از حلوی لذیذ، در خانه ما آورد اما من از این حلوا متنفر شدم، گویا با آب دهان مار یا استفراغ آن خمیر کرده بودند.

به او گفتم: هدیه است یا زکات و یا صدقه می باشد؟ که این دو بر ما حرام است؟

گفت: نه زکات است و نه صدقه بلکه هدیه می باشد.

گفتم: زنان فرزند مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین خدا می خواهی مرا فریب دهی؟ یا دستگاه ادراکت به هم ریخته است یا دیوانه شده ای و یا هذیان می گویی؟

به خدا قسم اگر اقلیم های هفتگانه را با آنچه در زیر آسمان ها است به

ص: ۸۵

۱- ۱۳۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴

۲- ۱۳۵. غررالحکم

من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم چنین نخواهم کرد و دنیای شما نزد من از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد بی ارزشتر است.

علی را با نعمت های تمام شدنی و لذت های موقتی دنیا چه کار است؟ از خوابیدن عقل و لغزش های زشت به خدا پناه می بریم و از او کمک می خواهیم. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

الرَّاشِي وَالْمُرْتَشِي فِي النَّارِ.

رشوه دهنده و رشوه گیرنده هر دو در آتش جهنمند. (۲)

تواضع استاد

یکی از شاگردان کمال الملک هنرمند بزرگ و نقاش به نام ایران می گوید: من ۱۳ یا ۱۴ ساله بودم که تصویر نیم رخی را کشیده بودم. این تصویر از اشکال هایی برخوردار بود. وقتی کمال الملک چشمش به نقاشی من افتاد و اشکال های آن را برای من بر طرف کرد گفت: پدر جان من هم بلدم! (۳)

امام علی علیه السلام فرمود:

التَّوَّاضِعُ سَلَّمَ الشَّرَفِ.

تواضع نردبان بزرگواری است. (۴)

حلم امام باقر علیه السلام

مردی نصرانی با جسارت به امام باقر علیه السلام گفت: تو بقر (گاو) هستی!

امام علیه السلام فرمود: من باقر (شکافنده علم) هستم.

نصرانی گفت: تو پسر آن زن آشپز (نان پز) هستی!

امام علیه السلام فرمود: این حرفه او بود.

نصرانی: تو پسر کنیز سیاه بد زبان می باشی!

امام علیه السلام فرمود: اگر راست می گویی خدا او را بیامرزد و اگر دروغ می گویی خدا تو را بیامرزد.

مرد نصرانی که این بزرگواری و شکیبایی را از امام علیه السلام دید به شگفت آمد و مسلمان شد. (۵)

- ۱- ۱۳۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴
- ۲- ۱۳۷. کنز العمال، خ ۱۵۰۷۷
- ۳- ۱۳۸. صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، شبکه اول، دوم خرداد، سال ۱۳۷۷ شمسی، اخبار ساعت ۲۱
- ۴- ۱۳۹. غررالحکم
- ۵- ۱۴۰. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۰۷.

امام علی علیه السلام فرمود:

جَمَالُ الرَّجُلِ حِلْمُهُ.

زیبایی مرد به حلم اوست. (۱)

عفو امام حسین علیه السلام

یکی از غلامان امام حسین علیه السلام مرتکب خلافی گردید. حضرت دستور داد تا مورد عقوبت قرار گیرد و تازیانه خورد.

غلام نزد امام علیه السلام آمد و عرض کرد: ای مولای من! «والکاظمین الغیظ» مؤمنین غضب خود را فرو می نشانند.

حضرت فرمود: رهاش کنید.

غلام ادامه داد: «والعافین عن الناس» مردم را عفو می کنند.

حضرت فرمود: تو را بخشیدم.

غلام عرض کرد: ای مولای من! «والله يحب المحسنين» خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

حضرت فرمود: تو در راه خدا آزاد هستی و دو برابر آنچه دادم برای تو خواهد بود. (۲)

امام علی علیه السلام فرمود:

الْعَفْوُ تَاجُ الْمَكَارِمِ.

عفو تاج کرامت های اخلاقی است. (۳)

ص: ۸۷

۱- ۱۴۱. غررالحکم

۲- ۱۴۲. محجها للبیضاء، ج ۴، ص ۲۲۸.

۳- ۱۴۳. غررالحکم

عشق به پیامبر صلی الله علیه و آله

«ثوبان» برده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. روزی به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا چه وقت قیامت برپا می شود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیزی برای قیامت آماده کرده ای که از آن سؤال می کنی؟
عرض کرد: یا رسول الله عمل زیادی آماده نکرده ام، مگر این که خدا و رسولش را دوست دارم.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه اندازه رسول خدا را دوست داری؟

ثوبان عرض کرد: سوگند به آن کسی که تو را به پیامبری برانگیخت، محبت تو در قلب من به اندازه ای است که اگر با شمشیرها قطعه قطعه شوم و با اژه ها بریده گردم و با قیچی ها تکه تکه شوم و به آتش سوزانده شوم و زیر سنگ آسیا خرد شوم برای من دوست داشتنی تر و راحت تر است که نسبت به تو در قلبم غل و غشی داشته یا بغضی از اهل بیت و اصحاب تو را در دل داشته باشم. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَكُونَ عِثْرَتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِثْرَتِهِ.

ایمان نیاورده است بنده ای مگر این که من نزد او محبوب تر از خود او باشم و عثرت من در نزد او از عثرت او محبوب تر باشد. (۲)

ص: ۸۸

۱- ۱۴۴. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۰۰.

۲- ۱۴۵. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۳.

محدث بزرگ سید نعمت الله جزایری گوید: استاد بزرگواری داشته ام که ادبیات و اصول را نزد او خواندم، راستی کسی با انصاف تر از او را ندیدم و این به خاطر آن است که یک بار به هنگام درس مسأله مشکلی برای ما پیش آمد. وقتی آن مشکل را مطالعه کردم و حل آن را بیان کردم، با آن که من جوان ترین شاگردان او بودم، آن معلم بزرگوار گفت: این جواب تو حق است و من و همه کسانی که در درس حضور داشتند اشتباه می کردیم.

او این جرأت و شهامت را داشت که وقتی صحت کلام مرا فهمید خود و همه طلاب درس را خطا دید. آن گاه گفت: مطلب صحیحی را که به ذهنت رسیده است برای من بازگو کن تا در حاشیه کتابم بنویسم. من هم می گفتم و او در حاشیه کتابش می نوشت. اسم این استاد شیخ جعفر بحرینی بود. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

لَيْنُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَ وَلِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ.

تواضع و نرمش داشته باشید برای کسی که به او می آموزید و از او فرا می گیرید. (۲)

دوری از خودنمایی علمی

ملا- عبدالله شوشتری همواره از عالم بزرگوار مرحوم مقدس اردبیلی سؤال می کرد، یک بار که درباره مسئله ای از او سؤال کرد و پیرامون آن گفت

ص: ۸۹

۱- ۱۴۶. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۳۴۵.

۲- ۱۴۷. بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۲.

و گو کردند مقدس در بین بحث سکوت کرد و گفت صبر کن تا به کتاب مراجعه کنم، آن گاه دست ملا عبدالله را گرفت و با یکدیگر از محدوده شهر نجف خارج شدند. وقتی تنها شدند فرمود: برادرم حالا مسأله را مطرح کن آن گاه مقدس اردبیلی به تفصیل درباره آن صحبت کرد و به آن گونه که ملا عبدالله شوشتری می خواست به بررسی عالمانه آن پرداخت.

ملا عبدالله سؤال کرد: برادر من چرا این تحقیق عالمانه را همانجا مطرح نکردی که از شما سؤال کردم؟

او در جواب گفت: آنجا سخن گفتن ما در حضور مردم بود و شاید به رقابت و خودنمایی و پیروزی بر یکدیگر کشیده می شد، اما در اینجا کسی جز خدای سبحان با ما نیست. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اعلموا ان یسیر الریاء شرک. (۲)

بدانید که کمترین ریا شرک است.

شیعه واقعی

عبدالله بن ابی یعفر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به خدا سوگند، اگر یک انار را نصف کنی و بگویی نصف آن حلال و نصف آن حرام است، شهادت می دهم آن نصفی که فرمودی حلال است، حلال است و آن نصفی که فرمودی حرام است، حرام می باشد.

ص: ۹۰

۱- ۱۴۸. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۴۰.

۲- ۱۴۹. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۹۱.

امام علیه السلام فرمود: خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

هر کس می خواهد زندگی و مرگش زندگی و مرگ من باشد و به بهشت برینی که پروردگارم آفریده است درآید، پیروی علی بن ابی طالب کند و با دوستش دوستی و با دشمنش دشمنی نماید و نسبت به اوصیاء پس از وی تسلیم باشد، زیرا آن ها از خاندان و گوشت و خون من هستند و خدا فهم و علم مرا به ایشان داده است. (۲)

اعتراف به حق

روزی بین ملا- خلیل قزوینی و ملا- محسن فیض کاشانی مناظره ای طولانی پیرامون مسأله ای علمی رخ داد، اما او سخن حق ملامحسن را نپذیرفت و بر نظر خود اصرار ورزید تا این که پس از مدتی در قزوین به اشتباه خود پی برد و فهمید که حق با ملامحسن فیض بوده است. در همان وقت از قزوین به سوی کاشان حرکت کرد تا نزد او به حقانیت کلام ملامحسن اعتراف کند و در ضمن از او عذرخواهی نماید. وقتی به درب منزل وی رسید با صدای بلند گفت:

یا محسن قد اتاک المسیئ (ای درستکار خطاکار به سوی تو آمد)

مرحوم فیض صدای او را شناخت، بیرون آمد و وی را در آغوش گرفت و با یکدیگر مهربانی و صمیمیت نمودند.

ص: ۹۱

۱- ۱۵۰. الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲- ۱۵۱. اصول کافی، کتاب الحجج، باب ما فرض الله عزوجل و رسوله صلی الله علیه وآله من الکنون مع الائمه علیهم السلام

پس از ساعتی ملاخلیل به سوی قزوین حرکت کرد. هر چه ملامحسن فیض اصرار کرد که قدری توقف نماید قبول نکرد تا مبادا در اخلاص او شائبه ای پیش آید. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

اقْبَلِ الْحَقَّ مِمَّنْ آتَاكَ بِهِ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا.

حق را از هر کوچک و بزرگی که برای تو می آورد بپذیر. (۲)

ترسیم زیبای حلم

روزی در اصفهان شیخ جعفر کاشف الغطا که از علمای بزرگ اسلام است پولی را در بین فقرا تقسیم کرد و پس از پایان کار به نماز ایستاد.

یکی از سادات فقیر خبردار شد که شیخ جعفر پولی را در بین مردم تقسیم کرده است، به سرعت خود را به شیخ جعفر رسانید و در بین دو نماز گفت: مال جدم را به من بده.

شیخ فرمود: دیر آمدی و دیگر چیزی باقی نمانده است که به تو بدهم.

سید خشمگین شد و آب دهان خود را بر محاسن مبارک شیخ انداخت.

شیخ جعفر از محراب برخاست و دامن خود را گرفت و در بین صفوف نماز گزاران حرکت کرد و فرمود: هر که به شیخ علاقه دارد کمک کند. مردم هم دامن شیخ را پر از پول کردند. شیخ پول ها را به آن سید داد و بعد از آن به نماز عصر ایستاد. (۳)

ص: ۹۲

۱- ۱۵۲. فوائد الرضویه، ص ۱۷۳.

۲- ۱۵۳. کنز العمال، خ ۴۳۱۵۲

۳- ۱۵۴. فوائد الرضویه، ص ۷۴.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

الْحِلْمُ نِظَامُ أَمْرِ الْمُؤْمِنِ.

حلم نظام زندگی مؤمن است. (۱)

رضا به قضای الهی

«قتیبه بن سعید» گوید: در بین برخی از مردم عرب رفتن تا صحرائی را دیدم که از شترهای مرده انباشته شده بود، به طوری که تعداد آن‌ها معلوم نبود. پیرزنی را دیدم که آنجا بود، به سوی او رفتم و پرسیدم این شتران مال چه کسی هستند؟

پیرزن جواب داد: مال آن پیرمردی که بر آن بلندی نشسته است و پشم می‌ریسد.

نزد آن پیرمرد رفتم و گفتم: این شترها همه از آن تو بوده است؟

جواب داد: آری

گفتم: چه شد که همه مردند؟

گفت: آن کسی که آن‌ها را به من داده بود پس گرفت.

پرسیدم: از این ماجرا چیزی بر زبان آوردی؟

گفت: بلی، دو بیت شعر گفتم که مضمون آن چنین است.

سوگند به آن کسی که من یک بنده‌ای از آفریدگان او هستم، انسان در زندگی هدف مصیبت‌ها و سختی‌هاست.

از این که شتران من در خوابگاه خود باشند و حکم خدا جاری نشده باشد خوشحال نیستم. (۲)

ص: ۹۳

۱- ۱۵۵. غررالحکم

۲- ۱۵۶. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، ص ۵۲ و ۵۳.

خدای تعالی به موسی علیه السلام فرمود:

إِنَّ رِضَايَ فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي.

رضایت من در راضی بودن تو به قضای من است. (۱)

خلق زیبای عمار

وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و مسلمانان مسجد النبی صلی الله علیه وآله را می ساختند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی خشتی بیاورد از اجری چنین و چنان برخوردار است. هر یک از صحابه می رفتند و یک خشت می آوردند، اما عمار می رفت و دو خشت می آورد.

پیامبر صلی الله علیه وآله از او پرسید: چرا دو خشت با خود می آوری که تو را به رنج و زحمت اندازد؟

عمار عرض کرد: یا رسول الله! یکی را برای شما می آورم و یکی را برای خود، زیرا منزلت شما بیش از آن است که بخواهی خشت بیاوری و از طرفی من نمی خواهم از اجر آوردن خشت بی بهره مانی از این رو یکی را به نیت شما و دیگری را برای خود می آورم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله او را دعا کرد و فرمود: خداوند به تو جزای خیر دهد. (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

الْعَبْدُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.

بنده با کسی است که او را دوست دارد. (۳)

ص: ۹۴

۱- ۱۵۷. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۳۴.

۲- ۱۵۸. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۷، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۳- ۱۵۹. کنز العمال، خ ۲۴۶۶۸

دو نفر از مؤمنین که پدر و فرزند بودند، میهمان امام علی علیه السلام شدند. حضرت برخاست و آن‌ها را مورد اکرام و احترام قرار داد و هر دو را در بالای مجلس نشاند و خود نزد آن‌ها نشست. آن‌گاه دستور داد برای آن‌ها غذا بیاورید. غذا حاضر شد و همه خوردند، وقتی دست از غذا کشیدند قنبر غلام امام علیه السلام آفتابه و طشت و حوله‌ای آورد تا دست‌های خود را بشویند. ابتدا سراغ مهمانان رفت و از پدر شروع کرد تا بر روی دست‌های او آب بریزد، امیرالمؤمنین علیه السلام فوراً از جا برخاست و آفتابه را گرفت تا خود بر دست او بریزد اما آن مرد امتناع کرد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین! خداوند مرا ببیند در حالی که شما بر روی دست‌های من آب بریزی؟

حضرت فرمود: بنشین و دست‌هایت را بشوی. خداوند عزوجل تو را می‌بیند که برادرت امتیاز و برتری نسبت به تو ندارد.

آن مرد نشست و به دستور امام علیه السلام دست‌های خود را شست. در پایان آفتابه را به فرزندش محمد حنفیه داد و فرمود: اگر این فرزند بدون همراهی پدر به مهمانی من آمده بود بر روی دست‌هایش آب می‌ریختم، اما خدای عزوجل ابا دارد که، بین پدر و فرزندی که در یک مکان قرار دارند به تساوی عمل شود. پس پدر بر دست پدر و فرزند بر دست فرزند آب بریزد.

محمد حنفیه آفتابه را گرفت و بر دست فرزند میهمان آب ریخت. (۱)

ص: ۹۵

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ.

کسی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد میهمان خود را اکرام کند. (۱)

کمک به هم‌نوع

«مصادف» که یکی از شیعیان امام صادق علیه السلام است می گوید: همراه امام علیه السلام در راه بین مکه و مدینه حرکت می کردیم. به مردی برخوردیم که در پای تنه درختی بر زمین افتاده بود و توان برخاستن نداشت.

امام علیه السلام فرمود: بیا تا به سراغ این مرد برویم که می ترسم از شدت تشنگی این گونه بر زمین افتاده باشد. چون به او نزدیک شدیم، دیدم مردی مو بلند از درویش های نصاری است.

امام علیه السلام از او سؤال کرد: آیا تشنه ای؟

درویش مسیحی گفت: آری

امام صادق علیه السلام فرمود: ای مصادف! از مرکب پایین بیا و او را سیراب کن.

من پیاده شدم و او را سیراب کردم و دوباره سوار مرکب شدم و به راه افتادیم. در این هنگام به امام عرض کردم: این مرد نصرانی بود و شما به نصرانی این گونه کمک می کنید؟

امام علیه السلام فرمود: بله، وقتی در چنین حالی باشد او را کمک می کنم. (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ رَحِيمٌ يَجِبُ الرَّحِيمَ.

خداوند مهربان است و هر مهربانی را دوست دارد. (۳)

ص: ۹۶

۱- ۱۶۱. بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۲۹۲.

۲- ۱۶۲. وافی، ج ۱۰، ص ۵۱۰.

۳- ۱۶۳. کنز العمال، خ ۱۰۳۸۱.

آیه‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری از علمای بزرگ اسلام بود که حوزه علمیه قم را تأسیس کرد. خدمتکار منزل او می‌گوید: زمستان بود و برف زیادی آمده بود. آخرهای شب درب خانه آقا را زدند و من رفتم درب را باز کردم، دیدم پیرزنی پشت درب است و می‌گوید: من مریضی در خانه دارم، زغال برای گرم کردن خانه ندارم، دارو هم برای بیمار ندارم.

به او گفتم: در این وقت شب که دارو و زغال پیدا نمی‌شود.

آن گاه درب را بستم و به اتاق خود بازگشتم.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مرا صدا زد و فرمود: شیخ علی! با چه کسی صحبت می‌کردی؟

من ماجرا را برای او بیان کردم.

حاج شیخ فرمود: اگر فردای قیامت خدا از تو پرسد: ای شیخ علی! تو در خانه گرم و در کنار کرسی نشسته بودی و نیازمند بی‌نویی به در خانه آمد اما تو جواب منفی به او دادی، در جواب چه خواهی گفت؟

اگر خداوند از من هم پرسد از جواب او در مانده می‌شوم.

آن گاه فرمود: آیا خانه آن پیرزن را می‌دانی؟

گفتم: آری.

فرمود: برخیز به خانه او برویم.

عرض کردم: آقا! در این هوای سرد حال شما مناسب رفتن نیست.

فرمود: آهسته آهسته می‌رویم.

به همراه حاج شیخ به خانه پیرزن رفتیم، دیدیم در اتاق ساده‌ای در

کنار بستر بیماری نشسته است و از او پرستاری می‌کند. پس از احوال‌پرسی، حاج شیخ به من فرمود: برو از قول من به فلان دکتر بگو اینجا بیاید و این بیمار را مداوا کند و مقداری هم ذغال برای او بیاورد.

من هم نزد دکتر رفتم و ماجرا را برای او بیان کردم. دکتر به بالین بیمار آمد و پس از معاینه او نسخه‌ای نوشت و من هم داروی او را تهیه کردم و مقداری ذغال هم برای او آوردم و پس از چند ساعت که در آنجا بودیم نیمه‌های شب از آنجا خارج شدیم.

به هنگام بازگشت حاج شیخ به من فرمود: شیخ علی! روزانه چقدر نان و گوشت برای خانواده من تهیه می‌کنی؟
گفتم: فلان مقدار.

فرمود: از فردا مقدار نان و گوشتی که برای خانه ما می‌گرفتی را دو قسمت کن، یک قسمت آن را برای خانه پیرزن و قسمت دیگرش را برای خانه ما بیاورد. من هم دستور آقا را اجرا کردم. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أَيُّمَا مُسْلِمٍ خَدَمَ قَوْمًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ مِثْلَ عَدَدِهِمْ خُدَامًا فِي الْجَنَّةِ. (۲)

مسلمانی به گروهی از مسلمانان خدمت نمی‌کند، مگر این که خداوند به اندازه عدد آن‌ها در بهشت برای او خدمتکار قرار می‌دهد.

ص: ۹۸

۱- ۱۶۴. مجموعه سمینار بررسی مسائل حوزه، ص ۱۳۸.

۲- ۱۶۵. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۹۴.

صبر بزرگ

آیه‌الله اراکی می گوید: شخصی به نام آقا سید احمد بود که پشت سر میرزا جواد آقای ملکی تبریزی نماز می خواند. ماه رمضان بود. بیماری وبا شیوع پیدا کرده بود و هر روز تعداد زیادی به وسیله این بیماری می مردند.

آقا سید احمد گفت: برای احوالپرسی به دیدن میرزا جواد آقا رفتم. ایشان فرمودند: آقا میرزا علی (فرزند میرزا جواد آقا) رفت. من خیال کردم به مسافرت رفته است، با همان حال طبیعی گفت: آقا میرزا علی رفت.

من میرزا علی را دیده بودم چه علمیتی داشت! تألیف می کرد و چه تقوایی داشت! او جانشین پدر می شد، جوان بود، بین ۲۵ تا ۳۰ سال داشت که وبا او را کشت. آن وقت میرزا جواد آقا می گفت: آقا میرزا علی رفت بدون این که گریه کند، مثل این که سفر رفته است. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الْمَوْتُ مَفَارِقَةٌ دَارِ الْفَنَاءِ وَ ارْتِحَالٌ إِلَى دَارِ الْبَقَاءِ. (۲)

مرگ جدایی از دنیای فانی و سفر به خانه همیشگی است.

نظم

امام خمینی قدس سره نمونه کم نظیر نظم بود. او سه ساعت بعد از غروب به حرم مشرف می شد. حرکت او به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام به قدری منظم بود که اگر کسی می خواست ساعت را بداند، وقتی می دید او در خیابان

ص: ۹۹

۱- ۱۶۶. مجله حوزه، شماره ۱۲، ص ۱۴.

۲- ۱۶۷. غررالحکم

(شارع الرسول) که منزل امام در آن خیابان بود - به طرف حرم حرکت می کند می دانست سه ساعت از غروب گذشته است و وقتی از حرم بیرون می آمد می دانست ۵/۳ ساعت از غروب گذشته است. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَوْصِيكُمَا وَجَمِيعِ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ.

به شما (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) و تمام فرزندان و بستگانم و هر کسی که نوشته من به او می رسد را به تقوای الهی و نظم در کارهایتان وصیت می کنم. (۲)

محبت به کودکان

آیهالله محمد هادی معرفت گوید: امام خمینی مثل سایر مردم می نشستند و در حرم مفاتیح می خواندند. من دیدم که در حرم امام حسین علیه السلام در بالای سر امام علیه السلام نشستند و مشغول نماز شدند.

رسم مردم بغداد این است که می آیند و شیرینی، شکلات و یا خرما و امثال این چیزها را در بین زائرین تقسیم می کنند.

امام آنجا نشسته بودند. بنده هم در نزدیکی ایشان نشسته بودم. فرزند کوچکم نیز با من بود. آقایی شیرینی آورد و جلوی من و امام و دیگران گذاشت.

ص: ۱۰۰

۱- ۱۶۸. اقتباس از مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۱۴۶.

۲- ۱۶۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

امام شیرینی را برداشت و با کمال مهربانی به بنده زاده داد؛ زیرا به او شیرینی نداده بودند. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أَحِبُّوا الصَّبِيَّانَ وَارْحَمُوهُم.

بچه ها را دوست داشته باشید و به آن ها مهربانی کنید. (۲)

حق همسایه

سید جواد عاملی نویسنده کتاب بزرگ مفتاح الکرامه می گوید: شبی درب خانه زده شد، فهمیدم که خادم سید بحر العلوم قدس سره است. به سرعت خود را به درب رساندم.

خادم گفت: شام سید بحر العلوم را پیش روی او گذاردند و منتظر شماست. فوراً به محضر سید رسیدم. وقتی چشم او به من افتاد فرمود: از خدا نمی ترسی و حیا نمی کنی؟

عرض کردم: چه شده است؟

فرمود: مردی از برادران و همسایگان تو همه روزه برای خود و خانواده اش از بقال محل، خرماهای زاهدی قرض گرفته است و مدت هفت روز می گذرد که گندم و برنج نچشیده اند و به جز خرما چیزی نخورده اند و امروز هم که برای گرفتن خرما به مغازه رفته است تا برای شام خرما بگیرد، فروشنده به او نسیه نداده و گفته است بدهی تو زیاد شده است، او هم حیا می کند و به منزل باز می گردد. حال، او و خانواده اش در این شب

ص: ۱۰۱

۱- ۱۷۰. مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۱۴۸.

۲- ۱۷۱. بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۹۳.

رسنه اند و تو خوش می گذرانی و می خوری در حالی که همسایه دیوار به دیوار توست.

مرحوم سید جواد گفت: واللّٰه! از وضع او مطلع نبودم.

سید بحرالعلوم فرمود: اگر از او مطلع بودی و شام می خوردی و توجهی به او نمی کردی یهودی بودی، غضب من به خاطر این است که چرا جوئیای حال برادران و همسایگان نبود. این غذاها را خادم من به همراه تو می آورد و هنگامی که به خانه همسایه ات رسیدی به تو می دهد و تو هم آن ها را بگیری و به همسایه بگو دوست داشتم امشب با تو شام بخورم و این کیسه پول را هم زیر فرش او بگذار. من هم شام نمی خورم تا برگردی و خبر شام خوردن او را به من برسانی.

مرحوم سید جواد با خادم راهی منزل همسایه می شود و به دستور او عمل می کند.

مرد همسایه می گوید: من از این غذا نمی خورم تا آن که بگویی چه کسی آن را برای ما فرستاده است زیرا این غذای مطبوع را در بین ما نمی پزند.

سید جواد ماجرا را برای او نقل می کند.

همسایه که مردی مؤمن بود می گوید: واللّٰه! کسی از همسایه ها از وضع ما خبر نداشت تا چه رسد کسانی که دورتر هستند و معلوم گردید بحرالعلوم با کرامت خود از وضع او آگاهی یافته است. (۱)

ص: ۱۰۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

ما آمنَ بی مَنْ باتَ شَبَعاناً وَ جازَهُ المُسَلِّمُ جائِعٌ.

به من ایمان نیاورده است، کسی که سیر بخوابد و همسایه مسلمانانش گرسنه باشد. (۱)

عدالت در توزیع

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به یکی از اصحاب خود به نام ابوهیثم بن تیهان وعده داده بود که خادمی به او بدهد. سه نفر اسیر نزد حضرت آوردند تا در میان افراد تقسیم کند. دو نفر آن ها را بخشید و یک نفر باقی مانده بود.

در این اثنا فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و درخواست خدمتکار کرد و عرض کرد. یا رسول الله! آیا اثر آسیای دستی را در دستم نمی بینی؟

حضرت به یاد وعده ای که به ابی هیثم داده بود افتاد و فرمود: پس وعده ام به ابوهیثم چه می شود؟ او را بر فاطمه مقدم داشت زیرا به ابوهیثم وعده داده بود اگر چه فاطمه علیها السلام با دست ضعیفش آسیاب را می چرخانید. (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الْعَدْلُ رَأْسُ الْإِيْمَانِ.

عدل سر ایمان است. (۳)

ص: ۱۰۳

۱- ۱۷۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۲.

۲- ۱۷۴. محجها البيضاء، ج ۵، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۳- ۱۷۵. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۸۰.

هم غذایی با فقرا

گروهی از فقرای مدینه بر زمین نشسته بودند و مشغول خوردن غذا بودند. امام حسن علیه السلام که بر مرکب خود سوار بود از کنار آن ها می گذشت. چون به آنان رسید سلام کرد. فقرا جواب سلام امام را دادند و از او دعوت کردند تا با آن ها غذا بخورد.

امام علیه السلام فرمود: می آیم و با شما غذا می خورم، خداوند متکبرین را دوست ندارد. آن گاه از مرکب خود پیاده شد و با آن ها بر روی زمین نشست و غذا تناول کرد. سپس با درود بر آن ها سوار بر مرکب خود شد و فرمود: من دعوت شما را پذیرفتم شما هم دعوت مرا اجابت کنید.

فقرا نیز دعوت امام علیه السلام را پذیرفتند.

حضرت وقتی را معلوم کردند و آن ها نیز به حضور او رسیدند. امام علیه السلام غذای خوبی برای آنان آورد و با یکدیگر خوردند. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عَلَيْكَ بِالتَّوَّاضِعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْعِبَادَةِ.

بر تو باد که متواضع باشی که تواضع از بزرگ ترین عبادات است. (۲)

سفره شراب

«هارون بن جهم» گوید: ما در شهر حیره با امام صادق علیه السلام همراه بودیم که بر منصور دوانیقی وارد شدیم. یکی از مقام های لشکری به مناسبتی غذایی آماده کرده بود و مردم را به آن دعوت کرد و امام علیه السلام نیز از جمله دعوت شدگان بود.

ص: ۱۰۴

۱- ۱۷۶. محجها لیبضاء، ج ۳، ص ۳۴.

۲- ۱۷۷. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۹.

سفره را پهن کردند و همه مشغول خوردن غذا شدند. آن حضرت نیز مشغول خوردن غذا بود. در این میان مردی درخواست آب کرد، اما به جای آب، ظرفی از شراب برای او آوردند. وقتی ظرف شراب در دست او قرار گرفت. آن حضرت از سر سفره بلند شد.

از او پرسیدند: چرا بلند شدید؟

فرمود: رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود:

مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلَى مَائِدَةٍ يَشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ.

ملعون است کسی که بر سر سفره ای بنشیند که بر آن شراب نوشیده می شود. (۱)

عدالت اجتماعی

گروهی از قریش به محضر امام علی علیه السلام رسیدند و گفتند:

ای امیرمؤمنان! اگر اشراف و بزرگان را بر دیگران ترجیح دهی (سهم بیشتری به آن ها دهی) شایسته تر است تا با تو همکاری کنند.

امام علیه السلام خشمگین شد و فرمود: ای مردم! آیا به من امر می کنید که عدل را با ظلم و ستم بر مردم طلب کنم؟ واللّه! تا دنیا وجود دارد و ستاره ای در آسمان می بینم چنین نخواهم کرد. اگر مال از آن من بود و می خواستم تقسیم کنم به طور مساوی تقسیم می کردم، چه رسد که بیت المال را که از آن مردم است بخواهم تقسیم کنم. آن گاه فرمود: ای مردم! نیکوکاری خوبان به ناهلان جز ستایش انسان های پست و ثناگوئی جاهلان را به

ص: ۱۰۵

همراه ندارد. و هنگامی که خطایی نسبت به آن‌ها از او سرزد، بدترین و سرزنش‌کننده‌ترین دوست خواهند بود. (۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

الْعَدْلُ حَيَاةٌ.

عدل سبب حیات جامعه است. (۲)

اطاعت از مادر

«اویس قرنی» شغلش شتربانی بود و از درآمد آن مخارج زندگی خود و مادرش را تأمین می‌کرد. وقتی از مادرش اجازه خواست تا به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شود مادرش گفت: به شرطی به تو اجازه می‌دهم که بیش از نصف روز در مدینه نمانی.

اویس حرکت کرد. وقتی به منزل پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، حضرت در منزل نبود، ناچار پس از یکی دو ساعت توقف که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندید به یمن مراجعت کرد.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه برگشت پرسید: این نور کیست که در این خانه تابیده است؟

گفتند: شتربانی که اویس نام داشت به اینجا آمد و سپس بازگشت.

حضرت فرمود: آری، اویس این نور را در خانه ما گذاشت و رفت. (۳)

ص: ۱۰۶

۱- ۱۷۹. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۳.

۲- ۱۸۰. غرر الحکم

۳- ۱۸۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۱۸، چاپ انتشارات پیام آزادی.

امام صادق علیه السلام فرمود:

يَجِبُ لِلْوَالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ: شُكْرُهُمَا عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ طَاعَتُهُمَا فِيمَا يَأْمُرَانِهِ وَ يَنْهَيَانِهِ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَ نَصِيحَتُهُمَا فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ.

سه چیز از سوی پدر و مادر بر فرزند واجب است: تشکر از آن‌ها در همه حال، اطاعت از آنان در آنچه امر و نهی می‌کنند به جز در معصیت خداوند و خیرخواهی برای آن‌ها در پنهان و آشکار. (۱)

انتقاد سازنده

در یکی از تابستان‌ها که امام خمینی در تهران به سر می‌بردند، برای نماز مغرب و عشا به مسجد جمعه می‌رفتند، تا نماز را با آیة‌الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی بخوانند. امام جماعت به طور منظم نمی‌آمد. امام که مقید به نظم بودند، یک روز که آقای رفیعی دیر کردند، بلند شده و به مردمی که برای نماز جماعت شرکت کرده بودند فرمود: بیایید با هم به آقا بگوییم مرتب بیاید. این طور که ایشان غیر مرتب می‌آیند وقت بسیاری از مردم تضییع می‌شود. همه ما با هم به آقا بگوییم که مرتب تشریف بیاورند.

بعد آقا تشریف آوردند و نماز را خواندند. پس از نماز یک نفر به آقا گفت: یک سید جوانی به مردم می‌گفت: به آقا بگوییم مرتب بیاید تقریباً به نامرتب بودن شما اعتراض داشت.

آقای رفیعی فرمودند: آن سید کی بود؟ در این حال امام آن طرف نماز

ص: ۱۰۷

می خواندند. آن شخص امام را نشان داد تا ایشان چشمشان به امام افتاد فرمودند: ایشان حاج آقا روح الله هستند، مرد بسیار فاضل و وارسته و بسیار با تقوا و منظم و مهدّبی هستند اگر یک وقت من دیر آمدم ایشان را جلو بیندازید تا به جای من نماز بخواند. حق با ایشان بوده است. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ.

والا مقام ترین انسان ها نزد خداوند در روز قیامت نصیحت کننده ترین آن ها به مردم در روی زمین است. (۲)

شکر آگاهانه

سعدی گوید: پارسایی را بر کنار دریا دیدم که زخم پلنگ داشت و به هیچ دارو، به نمی شد. مدت ها در آن رنجور بود و شکر خدای عزوجل، علی الدوام گفتی.

پرسیدندش که شکر چه می گویی؟

گفت: شکر آن که به مصیبتی گرفتارم نه به معصیتی. (۳)

امام جواد علیه السلام فرمود:

نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسَيْئِهِ لَا تُغْفَرُ.

نعمتی که بر آن شکر نشود همانند گناهی است که بخشیده نشده باشد. (۴)

ص: ۱۰۸

۱- ۱۸۳. مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۹۰.

۲- ۱۸۴. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۸ - اصول کافی

۳- ۱۸۵. گلستان سعدی باب دوم

۴- ۱۸۶. گلستان سعدی، باب دوم

آرام بخشی به دیگران

«زیتون حکیم» مردی را دید که بر ساحل دریایی نشسته است و به شدت غم زده و محزون است و بر دنیا تأسف می خورد. به او گفت: ای جوان! اگر در اوج بی نیازی، در دریایی بودی و کشتی ات شکسته بود و در معرض هلاکت قرار گرفته بودی آیا آرزو نداشتی که آنچه داری از دست بدهی و از هلاکت نجات یابی؟

جوان گفت: آری.

حکیم گفت: اگر بر تمام دنیا سلطنت داشتی ولی اطرافیان قصد کشتن تو را داشتند آرزو نداشتی با از دست رفتن آنچه داری از شر دشمنان نجات یابی؟

جوان پاسخ داد: آری

حکیم ادامه داد: تو هم اکنون آن ثروتمند و آن سلطان هستی که به آرزویت رسیدی.

جوان از سخنان او آرامش یافت. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُزِبَهُ نَفْسَ اللَّهِ عَنْهُ كُزِبَ الْآخِرَةُ.

کسی که غمی را از مؤمنی دور سازد خداوند، غم های آخرت را از او دور می سازد. (۲)

ص: ۱۰۹

۱- ۱۸۷. کشکول شیخ بهایی، پایان دفتر سوم

۲- ۱۸۸. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۲۱.

شهید آیه‌الله بهشتی می گوید: در این بازار تهران یک بچه بازاری نفت فروش در زمان رضاخان قلدر آن وقتی که روحانیت تحت فشار بود، آن وقتی که در صدد ریشه کن کردن روحانیت بودند تصمیم می گیرد «حالا» که روحانیون را این اندازه تحت فشار قرار می دهند من می آیم به حوزه، درس می خوانم و روحانی می شوم.» این هم خود یک شجاعت است. ایشان می آید مشغول درس حوزوی می شود و نفت فروشی را هم ادامه می دهد تا کم کم طلبه درس خوانده ای می گردد و تصمیم می گیرد بچه های بازار، کارگران بازار و فرزندانشان را آموزش دهد. عده ای از این بچه ها الآن جزء افراد مؤثر در تداوم انقلاب هستند و در سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ در اداره و سازماندهی نیروهای انقلاب نقش اساسی داشته اند.

این آقا روزهای جمعه، بچه های کوچک را در بیرون شهر به تفریح برده و هر کسی هزینه خود را قبول کرده و خود او هم سهم خود را می پرداخته است. در آنجا همه با هم بودند، هم بازی داشته اند و هم برنامه تفریحی و هم برای آن ها حدیث گفته و با آن ها نماز می خوانده است.

نظر او این بوده که این بچه ها روزهای جمعه تعطیل هستند و باید برای آن ها برنامه داشته باشم تا فاسد نشوند. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

خدای عزوجل فرموده است:

أَحَبُّ مَا تَعَبَّدَ لِي بِهِ عَبْدِي، النَّصْحُ لِي.

بهترین چیزی که بنده ام مرا به وسیله آن عبادت می کند نصیحت و خیرخواهی مردم به خاطر من است. (۲)

ص: ۱۱۰

۱- ۱۸۹. مجله حوزه، شماره ۴، ص ۳۱.

۲- ۱۹۰. ترغیب، ج ۲، ص ۵۷۷.

روزی آیت الله مدرس از کوچه عبور می کرد که ناگهان پیرمرد با وقار و محترمی را دید که از آن طرف کوچه می آید. با دیدن او، کنار دیوار نشست. وقتی پیرمرد از مقابل او عبور می کرد مدرس از جای خود برخاست و دو دستش را بر سینه گذاشت و با نهایت تواضع و فروتنی به او سلام کرد و ایستاد تا از مقابل او گذشت و دور شد. آن گاه به راه خود ادامه داد.

یکی از کسانی که ناظر این ماجرا بود خود را به مدرس رسانید و ضمن احوال پرسی علت آن رفتار را از مدرس جویا گردید. مدرس با حالتی عاطفی جواب داد: این مرد اهل علم و تقواست خواستم برای تحصیل ثواب او را احترام کرده باشم. (۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ وَقَّرَ عَالِمًا فَقَدْ وَقَّرَ رَبَّهُ.

کسی که عالمی را احترام کند براستی پروردگارش را احترام کرده است. (۲)

عزت نفس

در جنگی که میان لشکر اسلام و روم صورت گرفت عبدالله بن حذافه که از یاران و فرماندهان دلاور پیامبر صلی الله علیه و آله بود به همراه گروهی دیگر اسیر شدند و آن ها را به نزد قیصر روم بردند.

قیصر روم به او گفت: آئین مسیحیت را بپذیر و گرنه تو را در دیگ جوشان می اندازم.

ص: ۱۱۱

۱- ۱۹۱. مدرس، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲- ۱۹۲. غررالحکم

عبدالله گفت: مسیحی نمی شوم.

قیصر دستور داد دیگی آوردند و بر آتش گذاردند و در آن روغن زیتون ریختند تا به جوش آمد آن گاه به یکی از مسلمانان اسیر گفت: مسیحیت را بپذیر! او که از پیشنهاد قیصر سرباز زد دستور داد وی را در آن دیگ انداختند و گوشت از استخوان های او جدا شد.

آن گاه به عبدالله گفت: مسیحی شو و گرنه تو را هم در دیگ خواهم انداخت. او هم پیشنهاد قیصر را نپذیرفت و دستور داد وی را در دیگ اندازند. عبدالله در این هنگام گریه کرد. گفتند: او گریه و بی تابی می کند. قیصر گفت: او را برگردانید. وقتی او را برگرداندند گفت: من از این که در دیگ می افتم گریه نمی کنم بلکه به خاطر این می گریم که چرا به اندازه موهای بدنم جان ندارم که در راه خدا فدا کنم!

قیصر از این سخن در شگفتی فرو رفت و علاقمند شد او را آزاد کند. سپس به عبدالله فرمانده رزمندگان گفت: سر مرا ببوس تا تو را آزاد کنم.

عبدالله گفت: نمی بوسم.

قیصر گفت: مسیحی شو تا دخترم را به عقد تو در آورم و حکومت را با تو تقسیم نمایم.

عبدالله نپذیرفت.

قیصر گفت: سر مرا ببوس تا تو و هشتاد نفر از مسلمانان اسیر را آزاد کنم عبدالله که دید آزادی مسلمانان در کار است پیشنهاد سلطان را پذیرفت و با هشتاد نفر از مسلمانان آزاد شد. (۱)

ص: ۱۱۲

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

مَنْ سَلَ عَنْ مَوَاهِبِ الدُّنْيَا عَزَّ.

کسی که از بخشش های دنیا بگذرد عزیز می شود. (۱)

جلوه شجاعت

یکی از شب های زمستان بود و هوا بسیار سرد بود، ابرهای تیره و تاری در آسمان حرکت می کردند، زمین پوشیده از برف بود و هر لحظه که از شب می گذشت هوا سردتر و تاریک تر می شد. تنها سفیدی برف ها می توانست به انسان کمک کند.

در این شرایط، مدرس به سوی آبادی حرکت می کرد و تا رسیدن به مقصد، راه زیادی در پیش داشت. او تنها و بدون همراه در بیابان پوشیده از برف راه می رفت که از دور صدای زوزه گرگی به گوش او رسید. با شنیدن صدای مخوف گرگ، نگاهش را به اطراف گرداند تا ببیند آن حیوان درنده از کدام سو می آید.

هر چه به اطراف خود نگاه کرد تا محل امنی بیابد جایی را نیافت. مدرس با استواری عصایش را در دست فشرد و توکل بر خداوند کرد و در میان برف ها به راه خود ادامه داد. چند قدمی که پیش رفت گرگ خشمگین و گرسنه ای را دید که به او نزدیک شد. مدرس به آرامی قدمی به عقب گذارد، گرگ زوزه ای کشید و به سوی مدرس جهید. او بدون آن که هراسی به دل راه دهد بدون درنگ عصایش را در هوا گرداند و سر آن

ص: ۱۱۳

را در دهان گشوده گرگ فرو برد.

زوزه گرگ در گلویش خفه شد. مدرس فشار بیشتری به عصا آورد و آن را در کام گرگ نگه داشت. گرگ با جهیدن به این سو و آن سو و چرخانیدن سر می خواست خود را از فشار عصا برهاند اما راه گریزی نداشت. ناچار به عقب رفت اما مدرس آن را رها نکرد. با هر قدم که گرگ به عقب می رفت او یک گام به جلو برمی داشت. مدتی نگذشت که گرگ ناله ای کرد و بر روی برف ها افتاد و جان داد. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عَلَى قَدْرِ الْحَمِيهِ تَكُونُ الشُّجَاعَةُ.

شجاعت به اندازه مردانگی است. (۲)

احترام به قانون

ام سلمه همسر رسول خداصلی الله علیه وآله کنیزی داشت که مرتکب سرقت اموال دیگران شده بود. او را دستگیر کردند و به محضر پیامبرصلی الله علیه وآله آوردند.

ام سلمه نیز به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسید و از او درخواست کرد تا دست کنیز او را قطع نکند.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ای ام سلمه! این حدی از حدود الهی است که نباید ضایع شود، آن گاه حکم خدا را جاری کرد و دست دزد را قطع کرد. (۳)

ص: ۱۱۴

۱- ۱۹۵. داستان های مدرس، ص ۵۰ و ۵۱.

۲- ۱۹۶. غررالحکم

۳- ۱۹۷. فروع کافی، ج ۷، ص ۲۵۴.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

إِقَامَةُ حَدِّ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.

اجرای یک حد بهتر از چهل بارش باران است. (۱)

تواضع

«محمّد بن حسن بن عمّار» گوید: من دو سال نزد علی بن جعفر بن محمّد (عموی امام رضا علیه السلام) بودم و هر حدیثی که او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام شنیده بود می نوشتم.

روزی در مدینه در خدمت او نشسته بودم که ابو جعفر محمّد بن علی علیه السلام (امام نهم) در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله بر او وارد شد. علی بن جعفر فوراً برخاست و بدون کفش و عبا نزد او رفت و دستش را بوسید و مورد احترام قرار داد.

ابو جعفر به او فرمود: ای عمو! بنشین، خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد.

او در جواب گفت: آقای من! چگونه بنشینم در حالی که شما ایستاده اید. وقتی علی بن جعفر به مسند خود برگشت، اصحابش او را سرزنش کردند و گفتند: شما عموی پدر او هستید آن گاه این گونه با او رفتار می کنید؟

علی بن جعفر ریش خود را گرفت و گفت: خاموش باشید. اگر خدای عزوجل این ریش سفید را سزاوار (امامت) ندانست و این کودک را سزاوار دانست و به او چنان مقامی داد، آیا من فضیلت او را انکار کنم؟ پناه به خدا از سخن شما، من بنده او

هستم. (۲)

ص: ۱۱۵

۱- ۱۹۸. وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰۷.

۲- ۱۹۹. اصول کافی، الاشارة و النص علی ابی جعفر الثانی علیه السلام، ح ۱۲.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

التَّوَضُّعُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ.

تواضع نتیجه علم است. (۱)

متخصص متعهد

شهرت بقراط در سرتاسر دنیای متمدن آن روز پیچیده بود. اردشیر دراز دست، شاه ایران بود. او خزینه های بزرگ خود را به خاطر دفع یک بیماری واگیردار که لشکریان او را از پا در می آورد به بقراط ببخشد اما از آنجایی که ایران در آن زمان با یونانیان در جنگ بود بقراط از قبول پیشنهاد شاه سر باز زد و پاسخ داد: غرور ملی به من اجازه نمی دهد دشمن کشورم را یاری نمایم. (۲)

این فراز اخلاقی بقراط می تواند درس بزرگی برای متخصصین ایران اسلامی باشد که غرور دینی و ملی آن ها مانع گردد که تخصص و توانایی های خود را در اختیار دشمنان اسلام و ایران بگذارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عُمِّرَتِ الْبُلْدَانُ بِحُبِّ الْأَوْطَانِ.

شهرها با محبت به وطن، آباد می گردد. (۳)

ص: ۱۱۶

۱- ۲۰۰. غررالحکم

۲- ۲۰۱. دانشمندان بزرگ تألیف فلیپ کان، ترجمه عباسعلی رضایی و سیدمهدی امین، ص ۱۲

۳- ۲۰۲. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۴۵ - تحف العقول

اهمیت به احکام اسلام

وقتی آیها لله العظمی حائری یزدی که مؤسس حوزه علمیه قم بود از هدف شوم استعمار؛ یعنی کشف حجاب در ایران از سوی رضاخان باخبر شد اشاره به رگ های گلوی خود کرد و فرمود:

تا پای جان باید ایستاد و من هم می ایستم، ناموس است، حجاب است، ضرورت دین و قرآن است! (۱)

امام سجاد علیه السلام فرمود:

موسی بن عمران علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! چه کسی از اهل توست که او را در سایه عرش خود قرار می دهی وقتی که سایه ای جز سایه تو نباشد؟

خداوند وحی فرمود: کسانی که برای حلال شدن حرام من غضب می کنند آن گونه که پلنگ به هنگام مجروح شدن غضب می کند. (۲)

دوستی اهل بیت علیهم السلام

«حکم بن عتیه» گوید: روزی در محضر امام باقر علیه السلام نشسته بودیم و اتاق پر از جمعیت بود که ناگاه پیرمردی که بر عصای بلندی تکیه کرده بود وارد شد و کنار درب ایستاد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات او بر تو باد و سکوت کرد.

امام باقر علیه السلام در جواب فرمود: و علیک السلام و رحمها لله و برکاته.

آن گاه پیرمرد به افراد حاضر در مجلس رو کرد و گفت: السلام علیکم و آن گاه سکوت کرد تا این که همه جواب سلام او را دادند سپس روبروی امام باقر علیه السلام ایستاد و گفت: یابن رسول الله! مرا نزد خود بنشان که به خدا

ص: ۱۱۷

۱- ۲۰۳. مجله نور علم، دوره دوم، شماره اول

۲- ۲۰۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۹.

سوگند من شما را دوست دارم و دوستدار شما را نیز دوست دارم و به خدا سوگند محبت به شما و دوستدارانتان به خاطر طمع دنیوی نیست و به خدا قسم من دشمنِ دشمنِ شما هستم و از او بیزاری می جویم و این دشمنی و بیزاریم به خاطر خونریزی میان من و او نمی باشد. واللّٰه! حلال شما را حلال و حرامتان را حرام می شمارم و گوش به فرمان شما هستم.

فدایت شوم، با این اوصاف امیدی برای نجات و سعادت من داری؟

امام باقر علیه السلام فرمود: پیش بیا، پیش بیا، تا این که او را کنار خود نشانند آن گاه فرمود: ای پیرمرد! همانا مردی نزد پدرم علی بن الحسین علیهما السلام شرفیاب شد و این سؤال تو را از او پرسید و پدرم به او فرمود: اگر با این صفات و حالات بمیری بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین وارد شوی و دلت خنک، قلبت آرام و دیده ات روشن گردد و با فرشتگان گرامی نویسنده اعمال با روح و ریحان استقبال شوی و این وقتی است که جان به گلوی تو رسد و اگر زنده بمانی آنچه سبب روشنی چشمت باشد را بینی و در بالاترین درجات بهشت با ما خواهی بود.

پیرمرد گفت: چه فرمودی ای اباجعفر!؟

امام علیه السلام همان سخنان را برای او تکرار کرد.

پیرمرد گفت: اللّٰه اکبر ای اباجعفر! اگر بمیرم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهما السلام وارد شوم و دیده ام روشن گردد و با فرشتگان گرامی نویسنده اعمال استقبال شوم و هنگامی که جانم به لب رسد و اگر زنده بمانم آنچه دیده ام را روشن کند بینم و با شما در بالاترین درجات بهشت باشم؟

این سخنان را گفت و صدای گریه اش بلند شد و های های گریه کرد تا این که بر زمین افتاد و حاضران در مجلس با مشاهده حال او گریه کردند.

امام باقر علیه السلام خواست تا با انگشت خود قطرات اشک را از گوشه های چشم آن پیرمرد پاک کند. در این حال سر بلند کرد و به حضرت عرض کرد دستت را به من ده فدایت شوم! امام علیه السلام دستش را به وی داد، دست او را بوسید و بر چشم ها و صورتش گذارد. آن گاه نفسی از ته دل کشید و خداحافظی کرد و رفت.

امام باقر علیه السلام نگاهی به پشت سر آن پیرمرد کرد و به حاضران فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ هَذَا.

هر کس می خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند به این مرد بنگرد. (۱)

جلوه های غیرت دینی

علی مطهری فرزند آیه الله شهید مرتضی مطهری گوید: چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی جامعه روحانیت مبارز تهران برای بزرگداشت شهدای تهران، مراسمی در بهشت زهرا تشکیل داده و عده زیادی از مردم در این مراسم شرکت کرده بودند.

پس از پایان مراسم، در میان زنان، آرم سازمان مجاهدین خلق (منافقین) بالا رفت. عده ای آمدند و موضوع را به روحانیون خبر دادند. برخی آقایان گفتند: باید وحدت را حفظ کرد، کاری به آن ها نداشته باشید.

قضیه را به اطلاع شهید بزرگوار آیه الله مطهری رساندند. ایشان فرمودند: آرم باید پایین بیاید. آن ها گفتند: آرم در میان زنان است

ص: ۱۱۹

و نمی شود داخل آن ها شد.

ایشان فرمودند: خودم این کار را می کنم. آن گاه آمد و سر راه آن گروه از زنان ایستاد و پس از آن که به آن ها نزدیک شد داخل جمعیت شد و آرم را از دست آن ها گرفت و لوله کرد و با خود بیرون آورد.

همچنین در راه پیمائی عظیم عاشورای سال ۵۷ تهران، در بین راهپیمایان، مینی بوسی حرکت می کرد که در بالای آن رهبر گروه منحرف فرقان و یکی از اعضای برجسته سازمان مجاهدین خلق (منافقین) مشغول تشریح آرم سازمان مجاهدین خلق برای مردم بود.

عده ای از افراد آگاه و بیدار موضوع را به اطلاع چند تن از روحانیون رساندند. آن ها از مداخله منع کردند و گفتند: در این شرایط صلاح نیست درگیری ایجاد شود.

سرانجام موضوع را به اطلاع استاد شهید مطهری رساندند. ایشان با صراحت فرمودند: به هر قیمتی شده باید این آرم را پایین بیاورید حتی به قیمت کشته شدن افراد. این ها برای آینده برنامه های خطرناکی دارند. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي، فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.

وقتی بدعت و انحراف در امت من ظاهر شود، عالم دینی علم خود را آشکار (و بدعت را به مردم گوشزد) کند، پس لعنت خداوند بر عالمی که به این وظیفه عمل نکند. (۲)

ص: ۱۲۰

۱- ۲۰۶. سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲- ۲۰۷. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۱۰.

جلوه های محبت

همسر شهید آیه‌الله مطهری گوید: آن شهید، بسیار مهربان و با گذشت بودند و به آسایش و راحتی من و بچه‌ها اهمیت می‌دادند. آن قدر با من صمیمی و نزدیک بودند که رنج و ناراحتی مرا نمی‌توانستند تحمل کنند. یادم هست یک بار برای دیدن دخترم به اصفهان رفته بودم و بعد از چند روز با یکی از دوستانم به تهران بازگشتم.

نزدیکی‌های سحر بود که به خانه رسیدم، وقتی وارد خانه شدم، دیدم همه بچه‌ها خواب هستند ولی آقا بیدار است. چای را آماده کرده و میوه و شربنی چیده و منتظر من بودند.

دوستم از دیدن این منظره بسیار تعجب کرد و گفت: همه روحانیون این قدر خوب هستند. بعد از سلام و علیک، وقتی آقا دیدند بچه‌ها هنوز خوابند با تأثر به من گفتند: می‌ترسم یک وقت من نباشم و شما از سفر بیایید و کسی نباشد که به استقبالتان بیاید. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ اتَّخَذَ زَوْجَةً فَلْيَكْرِمْهَا.

کسی که زن می‌گیرد باید احترامش کند. (۲)

دستگیری شهید مطهری از نیازمندان

سید محمد مدنی راننده شهید آیه‌الله مطهری گوید: یک روز در

ص: ۱۲۱

۱- ۲۰۸. سرگذشت‌های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲- ۲۰۹. مستدرک الوسایل، ج ۱۴، ص ۲۵۰، باب ۶۶.

خیابان فرعی کم عرضی در حال حرکت بودیم، تقریباً وسط‌های خیابان دیدیم پدری فرزندش را به دوش می‌کشد. آقای مطهری گفتند: آقای مدنی نگه دار.

من ایستادم و به نزد آن مرد رفتم و گفتم: آقا! بیاید اینجا.

مرد آمد و کنار استاد نشست. از او پرسیدند: پدر! چرا بچه ات را به دوش می‌کشی؟ چه شده است؟ ناراحتی اش چیست؟

مرد گفت: بچه ام مریض است و پیش هر دکتری که می‌برم جوابم می‌کند، پول هم ندارم که او را در یک بیمارستان بستری کنم، کسی را هم ندارم.

استاد پرسید: منزلت کجاست؟ و اضافه کردند: راضی هستی فردا من بچه ات را در بیمارستان بخوابانم؟

مرد گفت: بله، از خدا می‌خواهم.

استاد گفتند: فردا صبح همین آقا (سید محمود مدنی) به منزل شما می‌آید. حالا برویم منزل را نشان بده که فردا بیاید بچه را به بیمارستان ببرد.

صبح روز بعد استاد به من گفتند: آقای مدنی! شما اوّل به دنبال مأموریت دیروز برو و من خودم می‌روم.

گفتم اوّل شما را می‌برم و بعد به دنبال مأموریت خود می‌روم.

گفتند: نه، من خودم می‌روم. من هم رفتم و آن پدر و پسر را به بیمارستان بردم. وقتی به بیمارستان رسیدم بچه را با سفارشی که استاد به رئیس بیمارستان کرده بود در بیمارستان بستری کردند و پس از ده یا پانزده روز مداوا شد. آن گاه استاد

مطهری مقداری پول به من دادند و من هم به بیمارستان پرداختم و مریض را آوردم. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خدای عزوجل گروهی از خلقش را آفرید و آن‌ها را برای برآوردن نیازهای شیعیان فقیر ما انتخاب فرمود تا در برابر آن بهشت را به ایشان پاداش دهد، پس اگر می‌توانی از آن‌ها باش. (۲)

غیرت دینی

مرحوم آیه‌الله میرزا محمد ارباب، در امر به معروف و نهی از منکر قاطع بود. در آن زمان یکی از منتسبان «متولی باشی» که از شخصیت‌های بانفوذ آن زمان قم بود متعرض زنی می‌شود. خبر به آیه‌الله ارباب می‌رسد، او متأثر شده و نامه‌ای به رئیس نظمیہ قم می‌نویسد که متهم را دستگیر کنند، امّا آن‌ها می‌گویند به خاطر این که متهم به متولی باشی انتساب دارد از دستگیری او معذوریم.

آیه‌الله ارباب با شنیدن این جواب ناراحت شده و می‌گوید: در شهری که بر چنین مجرمی نتوان حد شرعی جاری کرد جای ماندن نیست و حرکت می‌کنند و مردم هم به دنبال او حرکت می‌کنند و غوغای عجیبی در شهر به وجود می‌آید.

فرماندار وقت به مرحوم آیه‌الله آقا حسن حرم پناهی که از وابستگان ایشان بودند متوسل می‌شود و او از آیه‌الله ارباب تقاضا می‌کند که به

ص: ۱۲۳

۱- ۲۱۰. سرگذشت‌های ویژه از زندگی شهید مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲- ۲۱۱. اصول کافی، باب قضاء حاجهالمؤمن.

منزل او برود تا اگر قرار است از شهر خارج شوند به اتفاق هم خارج گردند. او هم به منزل آقای حرم پناهی می رود، رؤسای دوائر دولتی و بزرگان شهر هم که متوجه وخامت اوضاع بودند در آنجا جمع شده و تقاضا می کنند که معظم له از این تصمیم صرف نظر کنند و اعلام می کنند که آن ها در اجرای فرمایشات ایشان آماده اند و بدین ترتیب متهم دستگیر شده و در چهار سوق بازار قم که محل رفت و آمد مردم بود حد می خورد. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْغُيُورَ

به راستی که خداوند بندگان غیورش را دوست دارد. (۲)

تربیت یافته اسلام

شیخ عباسی قمی از علمای اسلام و مؤلف کتاب شریف مفاتیح الجنان است که بعد از قرآن در همه منازل خانواده های شیعه یافت می شود.

سلطان الواعظین شیرازی گوید: در ایامی که مفاتیح الجنان تازه منتشر شده بود روزی در سرداب سامرا آن را در دست داشتم و مشغول زیارت بودم که دیدم شیخی با قبای کرباس و عمامه کوچک نشسته و مشغول ذکر است.

ص: ۱۲۴

۱- ۲۱۲. مجله نور علم نشریه جامعه مدرسین قم، دوره دوم، شماره ۴، ص ۸۹.

۲- ۲۱۳. کنز العمال، خ ۷۰۷۰.

شیخ از من پرسید: این کتاب از کیست؟

پاسخ دادم: از محدث قمی، آقای حاج شیخ عباس است و شروع کردم به تعریف کردن از ایشان.

شیخ گفت: این قدر هم تعریف ندارد.

من با ناراحتی گفتم: آقا برخیز و از اینجا برو. کسی که در کنار من نشسته بود دست به پهلویم زد و گفت: مؤدب باش! ایشان خود محدث قمی هستند. من برخاستم با او روبوسی کردم و عذر خواستم و خم شدم که دست ایشان را ببوسم ولی نگذاشت و خم شد و دست مرا بوسید و گفت: شما سید هستید. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عَلَيْكَ بِالتَّوَّاضِعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَكْبَرِ الْعِبَادَةِ.

متواضع باش که تواضع از بزرگ ترین عبادات است. (۲)

سادگی

روزی خبر رسید که شیخ مرتضی انصاری که از علمای بزرگ اسلام است وارد شهر بغداد می شود. مردم بغداد تعطیل عمومی اعلام کرده و برای استقبال شیخ، حرکت کردند. سفیر ایران هم می خواست در استقبال شیخ شرکت کند که ناگاه یکی از سفرای خارجی بر او وارد شد. سفیر ایران تصمیم خود را عوض کرد ولی او فهمید که سفیر ایران قصد رفتن به جایی را داشته بود. پرسید: به کجا می خواستی بروی؟

ص: ۱۲۵

۱- ۲۱۴. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۶۲ - ۶۴.

۲- ۲۱۵. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۹.

سفیر جواب داد: به استقبال یکی از علمای شیعه که قرار است به این شهر وارد شود.

سفیر خارجی که از تعطیل عمومی بازار دانسته بود که واقعه مهمی هست اظهار تمایل کرد که به همراه سفیر ایران در مراسم استقبال شرکت کند. آن‌ها آمدند و قدری جلوتر از مردم در انتظار ورود پرشکوه شیخ بودند تا آن که می‌بینند شیخی بر الاغی سوار است و بدون هیچ گونه آلاشی به طرف بغداد می‌آید. فکر کردند مسافر غریبی است که یک نفر هم به همراه اوست.

سفیر ایران و همراهانش که شیخ را نمی‌شناختند بدون توجه از او می‌گذرند. طولی نکشید که آن شیخ به جمع مردم رسید. ناگهان صدای صلوات و سلام و غوغای شادی بلند شد و مردم مانند دریایی مواج به طرف شیخ آمده و دور او را گرفت و زیارتش کردند. معلوم شد که آن شیخ ساده و وارسته‌ای که سوار الاغ بود همان مرجع تقلید مسلمانان است که مردم برای دست بوسی او، خود را به زحمت می‌اندازند.

سفیر خارجی حیرت زده از سفیر ایران پرسید: این شخصیتی که در میان مردم این همه محبوبیت و نفوذ دارد دارای چه عنوان و نامی است؟

سفیر ایران: این گونه اشخاص را حجت الاسلام و راهنمای مسلمین می‌دانند.

سفیر خارجی: حق هم همین است. شنیده بودم که حضرت عیسی با آن همه عظمت و پیروانی که داشت پیاده راه می‌رفت و بر الاغ برهنه سوار

می شد، اما باور نمی کردم؛ ولی امروز با دیدن این شیخ جلیل یقین پیدا کردم که آنچه در سیره انبیا شنیده ام صحیح است و به آن اعتقاد پیدا کردم. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الزُّهْدُ شِيْمَةُ الْمُتَّقِينَ

زهّد و بی رغبتی به دنیا شیوه انسان های پرهیزکار است. (۲)

طلب حلالیت

شهید عالیقدر آیه الله مرتضی مطهری گوید: در ایام تحصیلات طلبگی با عده ای از افراد در جلسه ای بودیم، در آن مجلس مرحوم آیه الله العظمی آقای حجّت رضوان الله تعالی علیه مورد غیبت قرار گرفت و با آن که او حق استادی به گردن من داشت و سال ها در خدمت ایشان درس خوانده و حتی در یک مسابقه عمومی از آن مرحوم جایزه گرفته بودم، در شرایطی قرار گرفتم که من هم شریک غیبت شدم، یک وقت احساس کردم که این درست نیست، من چرا باید در آن شرایط قرار بگیرم؟

به دنبال فرصت مناسبی بودم تا ایشان را بینم و از او رضایت بخواهم تا آن که در یک تابستانی مرحوم آیه الله حجّت به حرم حضرت عبدالعظیم تشریف آوردند. یک روز بعد از ظهر به منزل ایشان رفتم و در زدم، در را باز کردند. گفتم بگویند فلانی است، ایشان اجازه ورود دادند. یادم هست وقتی وارد شدم ایشان را در حالی دیدم که کلاهی بر سر داشتند و بر بالش تکیه کرده بودند و مریض به نظر می رسیدند.

ص: ۱۲۷

۱- ۲۱۶. مدرس شهید، ص ۲۶۵.

۲- ۲۱۷. غررالحکم

گفتم: آقا آمده ام یک مطلبی را به شما عرض کنم.

فرمود: چه مطلبی؟

گفتم: من از شما کمی غیبت کرده ام اما غیبت زیادی نیز شنیده ام و از این کار سخت پشیمانم و چون تصمیم دارم که دیگر از این پس غیبت شما را نکنم و از کسی نیز استماع نکنم آمده ام که به خود شما بگویم که مرا ببخشید.

این مرد با بزرگواری که داشت فرمود: غیبت کردن از امثال ما دو جور است: یک وقت به شکلی است که اهانت به اسلام است و یک وقت مربوط به شخص ماست، من که مقصود ایشان را فهمیده بودم، گفتم: بنده چیزی که به اسلام توهین باشد نگفته ام بلکه مربوط به شخص شماست.

فرمود: من گذشتم. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

كَفَّارَةُ الْاَغْتِيَابِ اَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ اَغْتَبْتَهُ.

کفاره غیبت دیگری این است که برای او استغفار کنی. (۲)

بر سر دو راهی

آیه‌الله سیدحسین کوه کمره ای مجتهدی مشهور و معروف بود که در یکی از مساجد نجف اشرف برای طلاب درس می گفت. یک روز از جایی برمی گشت و نیم ساعت بیشتر به وقت درس باقی نمانده بود، فکر کرد در این وقت کم اگر بخواهد به خانه برود به کاری نمی رسد، پس بهتر

ص: ۱۲۸

۱- ۲۱۸. حکایت ها و هدایت های مرتضی مطهری

۲- ۲۱۹. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۳.

است به محل درس برود و در انتظار شاگردان بنشیند. رفت و در محل درس نشست و هنوز کسی نیامده بود ولی دید در یک گوشه مسجد شیخ ژولیده ای با چند شاگرد نشسته و تدریس می کند. به سخنان او گوش داد و با کمال تعجب احساس کرد که او بسیار محققانه بحث می کند.

روز دیگر قدری زودتر آمد و به سخنان شیخ گوش کرد و بر اعتقاد روز گذشته اش افزوده گشت. این عمل چند روز تکرار شد و در نتیجه برای آیه‌الله کوه کمره ای مسلم شد که این شیخ از خودش فاضل تر است و از درس او استفاده می کند و اگر شاگردان خودش به جای درس او به درس این شیخ حاضر شوند بهره بیشتری خواهند برد.

اینجا بود که خود را میان دنیا و آخرت مخیر دید.

روز بعد که شاگردان آمدند و جمع شدند گفت: امروز می خواهم مطلب تازه ای به شما بگویم.

این شیخ که با چند شاگرد در آن کنار نشسته است شایسته تر از من برای تدریس است و خود من هم از او استفاده می کنم، همه با هم به درس او می رویم.

این شیخ همان است که بعدها به نام حاج شیخ مرتضی انصاری معروف شد و به استاد متأخرین لقب گرفت. (۱)

این اوج اخلاق اسلامی است که شخصی موقعیت و ریاست خود را به فردی شایسته تر از خود بسپارد و با این حرکت های الهی است که بندگان صالح خدا سلامت باطنی خود را آشکار می کنند.

ص: ۱۲۹

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

التَّوَاضُّعُ نِعْمَةٌ لَا يَحْسَدُ عَلَيْهَا

تواضع نعمتی است که بر آن حسادت نمی شود(۱)

نمونه زیبای دستگیری

یکی از دوستان شهید آیهاالله سعیدی گوید: ما در مسجد شهید سعیدی، صندوق خیریه و کمک به محرومان داشتیم که بعد از شهادت او، این صندوق به کارش ادامه داد.

روزی برای بررسی وضع نیازمندی که توصیه شده بود رفتیم، مردی را دیدیم که روی یک تخت چوبی نشسته بود و پاهایش قطع شده بود، بعد از آن که متوجه شد ما از مسجد موسی بن جعفر علیه السلام هستیم، گفت: شما مرحوم حاج آقا سعیدی را می شناختید؟

گفتم: بلی، از شاگردان ایشان بودم. شما از کجا با ایشان آشنا شدید؟

سرش را به دیوار زد و گریه کرد و شاه را لعن و نفرین نمود، آن گاه گفت: من قبلاً راننده ماشین مسافربری بودم که در یکی از شهرها تصادف کردم و در اثر آن پاهایم قطع شد و خانه نشین شدم. این خانه را که می بینی حاج آقا سعیدی برای ما درست کرده و زندگی ما را ایشان اداره می کردند، ما با هم دوست بودیم، رفیق بودیم می رفت برای ما نان و روغن می گرفت و می آورد، او واقعاً آقا بود.(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَا قَضَى مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حَاجَةً إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَلَيَّ ثَوَابُكَ وَ لَا أَرْضِي لَكَ بِدُونِ الْجَنَّةِ.

ص: ۱۳۰

۱- ۲۲۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۴.

۲- ۲۲۲. مجله پیام انقلاب، شماره ۹۸.

مسلمانی برای مسلمانی حاجتی را برآورده نمی کند مگر این که خداوند تبارک و تعالی به او ندا می دهد: ثواب تو بر عهده من است و به کمتر از بهشت برای تو راضی نمی شوم. (۱)

بلند طبعی

یکی از ثروتمندان ایران هنگام سفر به مکه مبلغ پولی به شیخ انصاری بخشید تا آن که منزلی برای خود تهیه کند ولی شیخ در اثر بلند طبعی و آزادگی که داشت از آن مال استفاده شخصی نکرد و همه آن مبلغ را برای خرید زمین و ساختمان مسجد مصرف کرد و به این ترتیب مسجدی در نجف بنا نهاد که به مسجد شیخ انصاری معروف است.

وقتی آن مرد ثروتمند از مکه بازگشت شیخ او را به مسجد هدایت کرد و فرمود: این است منزل من که شما سبب آن شدی.

مرد ثروتمند از کار خدا پسندانه شیخ مسرور شد و ارادتش به آن فقیه زاهد وارسته بیشتر گشت. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ بَنَى مَسْجِدًا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ.

کسی که مسجدی بنا کند خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا می کند. (۳)

ص: ۱۳۱

۱- ۲۲۳. اصول کافی، باب قضاء حاجه المؤمن

۲- ۲۲۴. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۶.

۳- ۲۲۵. وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۵.

روزی رسول خداصلی الله علیه وآله نماز صبح را در مسجد با مردم به جماعت اقامه کرد. آن گاه چشمش به جوانی افتاد که چرت می زد و سرش پایین می افتاد، رنگش زرد و بدنش لاغر و چشمانش در گودی فرورفته بود.

رسول خداصلی الله علیه وآله ، به او فرمود: در چه حالی هستی؟

جوان گفت: در حال یقین هستم.

پیامبرصلی الله علیه وآله از گفته او تعجب کرد و فرمود: هر یقینی حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو چیست؟

عرض کرد یا رسول الله! این یقین من است که اندوهگینم ساخته، شبم را به بیداری و روزم را به تشنگی کشانده است. به دنیا بی رغبت شده ام تا آنجا که گویا عرش پروردگارم را مشاهده می کنم که برای رسیدگی به حساب مردم برپا گشته و مردم برای حساب گرد آمده اند و گویا اهل بهشت را می نگرم که در نعمت می خرامند و بر کرسی ها تکیه زده و یکدیگر را معرفی می کنند و گویا اهل جهنم را می بینم که در آن عذاب می بینند و فریاد کمک خواهی بلند کرده اند و گویا آهنگ زبانه آتش دوزخ در گوشم طنین انداز است.

رسول خداصلی الله علیه وآله به اصحاب خود فرمود: این بنده ای است که خداوند دلش را به نور ایمان روشن ساخته است. آن گاه به او فرمود: به همین حالی که داری بمان.

جوان گفت: یا رسول الله! از خداوند بخواه شهادت در رکابت را نصیبم گرداند.

پیامبر صلی الله علیه وآله برای او دعا کرد و مدتی نگذشت که در جنگی همراه آن حضرت رفت و دهمین شهید آن جنگ گردید. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ، بَرٌّ حَتَّى يَقْتَلَ الرَّجُلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرًّا.

بالای هر کار نیکی کار نیک دیگری است تا این که مرد در راه خدا کشته شود پس وقتی در راه خدا کشته شد بالای آن کار نیکی قرار ندارد. (۲)

وارستگی

یزید بن معاویه فرزندی داشت که او را معاویه نام گذارد، وقتی یزید مرد خلافت به او رسید اما پسر یزید خلافت را نپذیرفت و در یک سخنرانی چنین گفت: ای مردم! من تمایلی به ریاست بر شما ندارم و به خاطر ناخشنودی شما امنیتی هم احساس نمی کنم بلکه ما گرفتار شما و شما گرفتار فرمانروایی ما شدید.

جدم معاویه با علی بن ابی طالب که به خاطر پیش قدمی و سابقه اش در اسلام، شایسته خلافت بود بر سر خلافت جنگید و می دانید که مرتکب چه اعمال زشتی شد و شما هم می دانید که چه کارهای زشتی را به همراهی او انجام دادید و در پایان گرفتار اعمال خود شد و در گور فرو رفت. آن گاه خلافت به پدرم یزید رسید و سزاوار بود که آن را نمی پذیرفت زیرا شایستگی آن را نداشت.

ص: ۱۳۳

۱- ۲۲۶. اصول کافی، باب حقیقه الایمان و الیقین، ح ۲.

۲- ۲۲۷. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰.

او هم مرتکب کارهای ناپسند شد و اعمال خود را نیکو دانست، مدت حکومت او کوتاه بود و به زودی آثار او نابود گردید و شعله فسادش خاموش شد و اکنون اعمال زشتش غم مرگ او را از یاد ما برده است.

سپس گفت: اینک من سومین نفر این خانواده هستم که افراد بی علاقه به خلافت من بیشتر از علاقمندان به آن هستند، من هرگز بار گناه شما را به دوش نمی گیرم، هر چه خود می دانید عمل کنید و خلافت را به هر که می خواهید بسپارید.

مروان برخاست و گفت: شما به روش عمر عمل کنید.

او پاسخ داد: ای مروان! مرا با فریبکاری از دینم دور می کنی؟ واللّٰه! اگر خلافت غنیمتی بود ما به سهم خود رسیدیم و اگر شرّ و گرفتاری بود برای نسل ابوسفیان کافی است آن گاه از منبر پایین آمد.

مادرش به او گفت: ای کاش لکه خونی می بودی.

پسرش گفت: دوست داشتم که چنین می بودم و نمی فهمیدم که خداوند آتشی دارد که هر کس با او مخالفت کند و حق دیگری را غصب نماید به آن آتش، عذابش می کند. (۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

إِنَّكُمْ إِلَى عِمَارَةِ دَارِ الْبُقَاءِ أَوْجُحُ مِنْكُمْ إِلَى عِمَارَةِ دَارِ الْفَنَاءِ.

شما به آبادانی خانه بقاء (آخرت) نیازمندتر از آباد کردن خانه فنا (دنیا) هستید. (۲)

الحمد لله رب العالمين

ص: ۱۳۴

۱- ۲۲۸. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۸.

۲- ۲۲۹. غرر الحکم

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

